

## زندگانی امام حسن عسکری (علیه السلام)

نویسنده: آیه الله حاج سید محمد تقی مدرسی

مترجم: محمد صادق شریعت

فهرست

- [پیش گفتار](#)
- [میلاذ فرخنده](#)
- [صفات و کرامات امام حسن عسکری \(علیه السلام\)](#)
- [نظاره‌گر عصر خود](#)
- [امام عسکری \(علیه السلام\) و تقیه شدید](#)
- [ویژگیهای دوران امام عسکری \(علیه السلام\)](#)
- [شهادت جانگداز امام حسن عسکری \(علیه السلام\)](#)
- [آخرین وصیت](#)
- [الف - گرفتن بیعت برای امام منتظر](#)
- [ب - مرجعیت خردمندان دینی](#)
- [سخن آخر](#)
- [سخنان تابناک](#)
- [ما به قله‌های حقایق رسیده‌ایم](#)
- [درسهایی برای زندگی](#)
- [دعا: استراتژی مبارزه](#)

## پیش گفتار

الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله المیامین.

درود بر هدایتگران و مجاهدان...

وقتی سالگرد شهادت و یا ولادت یکی از ائمه هدی‌علیهم السلام فرامی‌رسد، ما رابه عمق شکافی که میان زندگی ما و حیاتی که وحی نوید آن را داده و در سیره پیغمبر و خاندان بزرگوارش تجلی یافته است، متوجه می‌سازد.

مصیبت بزرگتر در این نهفته که بسیاری از ما از زندگی ائمه‌علیهم السلام آگاهی چندانی نداریم، با این وصف آیا پیروی از آنان و پیشه کردن سیره و شیوه آنان در زندگی برای ما امکان پذیر است؟!

روز هشتم ربیع الاول مصادف با یاد بود شهادت امام حسن عسکری است، یازدهمین ستاره‌ای که در شهر سامراء که خلفای عباسی پس از آنکه بغداد نخستین پایتختشان از دست بیهوده کاری و بازیهای آنها به افغان درآمدن را به عنوان پادگانی برای سپاهیان ترك خود ساختند، از افق امامت کنار گرفت. هنگام ترسیم تصویر زندگی امام حسن عسکری علیه السلام ناگزیرم اعتراف کنم که ما درباره زندگی ائمه اطهار بخصوص بعد از امام رضا علیه السلام با کمبود منابع و مأخذ روبه‌رو هستیم و نمی‌دانم علت این امر چیست؟ من پیش خودچنین می‌انگارم که کمی تحقیقات مورخان در این برهه که با آرمشی نسبی در عرصه سیاست متمایز شده، اگر چه در سایر عرصه‌ها شاهد رشد مسایل دیگر هستیم، مربوط به این امر باشد که اغلب مورخان گذشته بیش از آنکه به رویدادهای مؤثر تاریخی توجه کنند به حوادث و رخدادهای بزرگ اهتمام می‌ورزیدن.

محمد تقی مدرسی

نام: حسن  
پدر و مادر: امام هادی و سلیل  
شهرت: عسکری  
کنیه: ابو محمد  
زمان و محل تولد: هشتم ربیع الثانی یا 24 ربیع الاول سال 232 ه. ق در مدینه.  
زمان و محل شهادت: هشتم ربیع الاول سال 260 ه. ق به دسیسه معتمد (چهاردهمین خلیفه عباسی در شهر سامره، در سن 28 سالگی به شهادت رسید.  
مرقد شریف: سامراء، واقع در عراق.  
دوران زندگی: در دو بخش:  
- 1 قبل از امامت (22 سال) از 232 تا 254 ه. ق.  
- 2 دوران امامت (6 سال) از 254 تا 260 ه. ق.  
آن حضرت، همواره تحت نظر و در زندان طاغوت‌های عصر خود بود، سرانجام با زهر جفا به شهادت رسید.

#### ميلاد فرخنده

در روز هشتم ربیع الثانی - و یا 24 ربیع الاول 232 هجری و در مدینه الرسول خانه شریف امام هادی علیه السلام به پیشواز دو مین فرزندش از بانوئی دانا و پارسا که او را حدیث یا سلیل می خواندند، رفت. (1)  
تا سال 243 ه در مدینه ماند زیرا چنین به نظر می رسد که پس از این سال همراه با پدر بزرگوار خویش به پایتخت خلافت عباسی یعنی شهر سمرقند منتقل شد و در آنجا با پدر خود در منطقه ای به نام عسکر مسکن گزید و بر همین اساس ملقب به عسکری شد.

علاوه بر این لقب، آن حضرت را به القاب دیگری نیز می خواندند که عبارتند از ... صامت، هادی، رفیق، زکی، نقی. این القاب خود منعکس کننده خصلت‌های پسندیده ای هستند که در طول زندگی آن حضرت برای مردم ظاهر شد. کنیه او "ابو محمد" بود و عامه مردم آن حضرت و پدر و جد او را ملقب به ابن الرضا می کردند. (2)  
امام حسن عسکری علیه السلام برادری داشت از خودش بزرگتر که او را محمد می خواندند. این محمد مردی بزرگ و والا مقام بود چنانکه چشمان شیعیان بدو به عنوان جانشین پدرش دوخته شده بود. زیرا وی بزرگترین فرزند امام هادی بود اما حضرت هادی به یاران و خواص اشاره می کرد که امام بعد از وی امام حسن خواهد بود. و محمد برادر امام حسن (نیز عملاً در سن جوانی از دنیا رفت و اینک مزار او در جایی میان بغداد و سامراء واقع است و زوار به گرد حرمش جمع می آیند و خدا را می خوانند و خدا هم برای بزرگداشت محمد و پدران پاکش، دعای آنها را مستجاب می گرداند.

با وفات "سید محمد" نامی که وی بدان در میان مردم شناخته شده است ( همه دانستند که یازدهمین امام، ابو محمد حسن خواهد بود. برای توضیح بیشتر امام هادی علیه السلام در کنار جنازه فرزندش محمد، خطاب به امام حسن عسکری فرمود: "فرزندم برای خدا سیاسی تازه به جای آر که درباره تو فرمانی تازه پدید آورد". (3)  
شاید، آنچه که خداوند برای او پدید آورد نعمت اتفاق و عدم بروز اختلاف پیرامون امامت او پس از پدرش بوده باشد. زیرا پس از وفات محمد، آن حضرت بزرگترین فرزند پدرش محسوب می شد... اگر چه امامت موهبت الهی است که اصلاً با ملاک‌هایی همچون سن و نظایر آن پیوستگی ندارد. دلیل ما بر این نکته آن است که امام هادی علیه السلام پیش از وفات پسرش محمد معروف به سید محمد (به امامت حسن اشاره می فرمود چنانکه روایات دیگری نیز در تأیید این مطلب) امامت امام حسن (از سوی پدران بزرگوار آن حضرت نقل شده است. بیایید با هم برخی از نصوصی را که شیعه بر محتوای آنها اتفاق دارد بخوانیم. این روایات بر امامت امام حسن عسکری از دلالت کافی برخوردارند.

علی بن عمر نوفلی گوید: با امام هادی در خانه اش بودم که ابو جعفر بر ما گذشت. پرسیدم: آیا این صاحب ماست؟ فرمودند: نه، صاحب شما حسن است. (4)

علی بن عمرو عطار در روایتی گوید: در زمان حیات محمد سید محمد (خدمت حضرت هادی رسیدم و من گمان می کردم او امام یازدهم است، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! کدام يك از فرزندان را به امامت تخصیص دهی؟ فرمود: هیچ يك را تخصیص ندهید تا فرمان من برای شما صادر شود، بعد از آن نامه ای نوشتم که این امر) امامت (در دست کیست. آنگاه برای من نوشت: در دست فرزند بزرگترم و ابو محمد از جعفر بزرگتر بود. (5)  
این جعفر همان کسی است که بعداً ملقب به کذاب یا تواب شد زیرا مدتی ادعای امامت کرد و سپس از ادعای خود

بازگشت و توبه کرد... ابو جعفر (سید محمد) بزرگترین فرزند امام هادی علیه السلام بود. اما چنانکه پیداست او در آن هنگام دنیا را بدرود گفته بود.

امام هادی به ابو بکر فهکی نامه‌ای نگاشت و به او فرمود: "فرزندم ابو محمد از دیگر خاندان محمد نیک سرشت‌تر و حجت و برهانش از دیگران استوارتر است و او بزرگترین فرزندان من است و جانشین من و زمام و احکام امامت به وی می‌رسد. پس هر چه می‌خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن که آنچه بدان نیازمندی نزد اوست". (6)

امام جواد علیه السلام نیز به این حقیقت اشاره کرده و در حدیثی که توسط عقر فرزند دلف روایت شده، آمده است: "از ابو جعفر، محمد بن علی الرضا، شنیدم که می‌فرمود: پیشوای پس از من فرزندم علی است، فرمان او فرمان من و گفتار او گفتار من، و طاعت از او طاعت از من و پیشوای پس از او فرزندش حسن است". (7) (بعلاوه روایات مستفیضی از سوی پیشوایان مورد اعتماد حدیث به نقل از پیامبر وارد شده که تعداد ائمه اثنی عشر و نام و صفات آنها را بیان کرده است تا آنجا که در مؤمنان جای تردیدی در این نکته باقی نمی‌گذارد که پس از امام هادی حجت بالغه خداوند سرور ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

بدینسان وظیفه امامت اسلامی و خلافت الهی پس از وفات امام هادی به امام حسن عسکری که در آن هنگام 23 سال از سن شریفش می‌گذشت انتقال یافت.

سالهایی که آن حضرت امامت مردم را عهده‌دار گردید مصادف شد با بقیه دوران حکومت معتز عباسی و پس از آن حکومت مهتدی و در نهایت پنج سال از حکومت معتد. (8)

#### صفات و کرامات امام حسن عسکری (علیه السلام)

برخی از معاصران امام او را چنین وصف کرده‌اند: آن حضرت سبزه‌بود و چشمانی فراخی داشت، بلند بالا و زیبا چهره و خوش هیكل و جوان بود و از شکوه و هیبت بهره داشت. (9)

شکوه و عظمت او را وزیر دربار عباسی در عصر معتد، یعنی احمد بن عبیدالله بن خاقان، به وصف کشیده است اگر چه او خود سر دشمنی با علویها را داشت و در گرفتار کردن آنها می‌کوشید، در وصف آن حضرت چنانکه در روایت کلینی آمده چنین گفته است:

در شهر "سرم‌رأی" هیچ کس از علویان را همچون حسن بن علی بن محمد بن الرضا، نه دیدم و نه شناختم و در وقار و سکوت و عفاف و بزرگواری و کرمش، در میان خاندانش و نیز در نزد سلطان و تمام بنی هاشم همتایی چون او ندیدم. بنی هاشم او را بر سالخورده‌گان و توانگران خویش مقدم می‌دارند و بر فرماندهان و وزیران و دبیران و عوام الناس او را مقدم می‌کنند و در باره او از کسی از بنی هاشم فرماندهان و دبیران و فقیهان و دیگر مردمان تحقیق نکردم جز آنکه او را در نزد آنان در غایت شکوه و ابهت و جایگاهی والا و گفتار نکو یافتیم و دیدم که وی را بر خاندان و مشایخش و دیگران مقدم می‌شمارند و دشمن و دوست از او تمجید می‌کنند. (10)

شاکری یکی از کسانی که ملازم خدمت آن حضرت بوده، در توصیف وی چنین گفته است: "استاد من) امام عسکری علیه السلام (مرد علوی صالحی بود که هرگز نظیرش را ندیدم، روزهای دو شنبه و پنج شنبه در سامره به‌دار الخلافه می‌رفت، در روز نوبه، عده بسیاری گرد می‌آمدند و کوچه از اسب و استر و الاغ و هیاهوی تماشاچیان پر می‌شد و راه آمد و شد بندمی‌آمد، وقتی که او می‌رسید هیاهوی مردم آرام می‌شد و چهار پایان کنار می‌رفتند و راه باز می‌شد به طوری که لازم نبود جلوی حیوانات را بگیرند. سپس او داخل می‌شد و در جایگاهی که برایش آماده کرده بودند، می‌نشست و چون عزم خروج می‌کرد و دربانان فریاد می‌زدند: "چهار پای ابو محمد را بیاورید. سرو صدای مردم و حیوانات فرو می‌نشست و به کناری می‌رفتند تا آن حضرت سوار می‌شد و می‌رفت."

شاکری در توصیف امام می‌افزاید: "در محراب می‌نشست و سجده می‌کرد در حالی که من پیوسته می‌خوابیدم و بیدار می‌شدم و می‌خوابیدم در حالی که او در سجده بود، کم خوراک بود. برایش انجیر و انگور و هلو و چیزهایی شبیه اینها می‌آوردند و او یکی دو دانه از آنها می‌خورد می‌فرمود: محمد! اینها را برای بچه‌هایت ببر.

من گفتم: تمام اینها را؟ او فرمود: آنها را بردار که هرگز بهتر از این ندیدم." (11)

هنگامی که طاغوت بنی عباس آن حضرت را در بند انداخت، بعضی از عباسیان به صالح بن وصیف که مأمور زندانی کردن امام بود، گفت: بر او سخت بگیر و او را آسوده مگذار. صالح گفت: با او چه کنم؟ من دو تن از بدترین

کسانی را که توانستم پیدا کنم، یافتیم و آنها را مأمور وی ساختم و اینک آن دو در عبادت و نماز به جایگاهی بزرگ رسیده‌اند. سپس دستور داد آن دو تن را احضار کنند، از آن دو پرسید: «ای بر شما! شما با این مرد (امام حسن) چه کردید؟ آن دو گفتند: چه توانیم گفت درباره مردی که روزها روزه می‌دارد و تمام شب را به نماز می‌ایستد و با کسی هم‌سخن نمی‌شود و به کاری جز عبادت نمی‌پردازد. چون به ما می‌نگرد به لرزه می‌افتیم و چنان می‌شویم که اختیارمان از کف بیرون می‌شود!» (12)

همه از ارزش و نهایت کرامت آن حضرت در پیشگاه پروردگارش آگهی داشتند، تا آنجا که معتمد خلیفه عباسی وقتی در آن شرایط بحرانی و نا آرامی که هر خلیفه تنها یک یا چند سال معدود بر تخت خلافت می‌توانست بنشیند، روی کار آمد. نزد امام عسکری علیه السلام رفته از وی خواست که دعا کند تا خلافت او بیست سال به طول انجامد (به نظر معتمد این مدت در قیاس با مدت زمامداری خلفای پیش از وی بسیار دراز بوده است!) (امام علیه السلام نیز دعا کرد و فرمود: خداوند عمر تو را دراز گرداند!

دعای امام در حق معتمد اجابت شد و وی پس از بیست سال در گذشت (13)

این یکی از کرامت‌های امام علیه السلام است در حالی که کتاب‌های حدیث از کرامت‌های بی شمار آن حضرت که ذکر آنها از حوصله این کتاب مختصر بیرون است، آکنده و سرشار می‌باشد. مقصود ما از ذکر برخی از کرامات امام برای این است که به حق او آگاه شویم و این نکته را دریابیم که انمه‌هدی‌علیهم السلام، همه نور واحدند و از ذریتی پاک که خدا برای ابلاغ و اتمام حجّتش و اکمال نعمتهایش بر ما، آنها را برگزید... بگذارید با هم به‌راویان گوش بسپاریم تا ببینیم چگونه این کرامت‌ها را برای ما بیان می‌کنند:

1 - یکی از راویان به نام ابو هاشم گوید: محمد بن صالح از امام عسکری علیه السلام در باره این فرموده خدای تعالی:

(لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ .) (14) "امر از آن خداست از قبل و از بعد." پرسید: امام پاسخ داد: امر از آن اوست پیش از آنکه بدان امر کرده باشد و باز امر از آن اوست بعد از آنکه هر آنچه خواهد بدان امر کرده باشد. من با شنیدن این جواب با خود گفتم: این همان سخن خداست که فرمود:

(أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (15).

... "خلق و امر از آن اوست، بزرگ است خداوند پروردگار جهانیان".

پس امام رو به من کرد و فرمود: همچنانکه تو با خود گفتی: (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) . من گفتم... گواهی می‌دهم که توحّات خدایی و فرزند حجّت خدا بر خلقش. (16)

2 - یکی دیگر از راویان به نام علی بن زید نقل می‌کند که همراه با امام حسن عسکری علیه السلام از دار العامه به منزلش آمدم. چون به خانه رسیدم و من خواستم برگردم فرمود: اندکی درنگ کن. سپس به من اجازه ورود داد و چون داخل شدم دو بیست دینار به من داد و فرمود: با این پول برای خود کنیزی بخر که فلان کنیز تو مُرد. در صورتی که وقتی من از خانه بیرون آمدم آن کنیز در کمال نشاط و خرمی بود. چون برگشتم غلام را دیدم که گفت: همین حالا کنیزت فلانی بمرد. پرسیدم:

چطور؟ گفت: آب درگلویش گیر کرد و جان داد. (17)

3 - ابو هاشم جعفری گوید: از سختی زندان و بند و زنجیر به امام عسکری شکایت بردم. آن حضرت برایم نوشت: تو نماز ظهر را در خانه خود می‌گزاری پس به وقت ظهر از زندان آزاد شدم و نماز را در منزل خود به جای آوردم. (18)

4 - از ابو حمزه نصیر خادم روایت شده که گفت: بارها شنیدم که امام عسکری علیه السلام با غلامانش و نیز دیگر مردمان با همان زبان آنها سخن می‌گوید در حالی که در میان آنها، اهل روم، ترک و صقالیه بودند. از این امر شگفت زده شدم و گفتم: او در مدینه به دنیا آمده و تا زمان وفات پدرش در بین مردم ظاهر نشده و هیچ کس هم او را ندیده پس این امر چگونه ممکن است؟ من این سخن را با خود گفتم پس امام رو به من کرد و فرمود: خداوند حجّت خویش را از بین دیگر مخلوقاتش آشکار ساخت و به او معرفت هر چیز را عطا کرد. او زبانها و نسبها و حوادث را می‌داند و اگر چنین نبود هرگز میان حجّت خدا و پیروان او فرقی دیده نمی‌شد. (19)

5- امام را به یکی از عمال دستگاه ستم سپردند که نحیر نام داشت تا امام را در منزل خود زندانی کند. زن نحیر به وی گفت: از خدا بترس. تو نمی‌دانی چه کسی به خانه‌ات آمده آنگاه مراتب عبادت و پرهیزگاری امام را به شوهرش یادآوری کرد و گفت: من بر تو از ناحیه او بیمناکم، نحیر به او پاسخ داد: او را میان درندگان خواهم افکند. سپس در باره اجرای این تصمیم از اربابان ستمگر خود اجازه گرفت. آنها هم به او اجازه دادند. (این عمل در واقع به مثابه یکی از شیوه‌های اعدام در آن روزگار بوده است.)

نحیر، امام را در برابر درندگان انداخت و تردید نداشت که آنها امام را می‌درند و می‌خورند. پس از مدتی به همان محل آمدند تا بنگرند که اوضاع چگونه است.

ناگهان امام را دیدند که به نماز ایستاده است و درندگان گرداگردش را گرفته‌اند. لذا دستور داد او را از آنجا بیرون آورند. (20)

6- از همدانی روایت کرده‌اند که گفت: به امام عسکری نامه‌ای نوشتم و از او خواستم که برایم دعا کند تا خداوند پسری از دختر عمویم به من عطا فرماید. آن حضرت نوشت: خداوند تو را فرزندان ذکور عطا فرمود. پس چهار پسر برایم به دنیا آمد. (21)

7- عبدی روایت کرده است: پسر من را به حال بیماری در بصره رها کردم و به امام عسکری علیه السلام نامه‌ای نگاشتم و از وی تقاضا کردم که برای بهبود پسر من دعا کند. آن حضرت به من نوشت: خداوند پسر تو را اگر مؤمن بود، بیامرزد. راوی گوید: نامه‌ای از بصره به دستم رسید که در آن خبر مرگ فرزندم را درست در همان روزی که امام خبر مرگ او را به من رسانده بود، داده بودند و فرزندم به خاطر اختلافی که میان شیعه در گرفته بود، در امامت تردید داشت. (22)

8- یکی از روایان از شخصی به نام محمد بن علی نقل می‌کند که گفت: کار زندگی بر ما سخت شد. پدرم گفت: بیا برویم نزد این مرد، یعنی حضرت عسکری علیه السلام، می‌گویند مردی بخشنده است. گفتیم: او را می‌شناسی؟ گفت: نه او را می‌شناسم و نه تا به حال او را دیده‌ام.

به قصد منزل او در حرکت شدیم. در بین راه پدرم به من گفت: چقدر محتاجیم که او دستور دهد پانصد درهم به ما بدهند؟ دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای هزینه. محمد فرزندش گوید: من نیز با خود گفتم، ای کاش او سیصد درهم برای من دستور دهد، صد در هم برای خرید یک مرکب و صد درهم برای هزینه صد درهم برای پوشاک تا به ناحیه جبل (اطراف قزوین) بروم.

چون به سرای امام رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد شوند. چون داخل شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: چرا تا الان اینجا نیامدی؟ پدرم عرض کرد: سرورم! شرم‌داشتیم شما را با این حال دیدار کنم.

چون از محضر آن امام بیرون آمدیم غلامش نزد ما آمد و کیسه‌ای به پدرم داد و گفت: این 500 درهم است! دویست درهم برای خرید لباس و دویست درهم برای خرید آرد و صد درهم برای هزینه. آنگاه کیسه‌ای دیگر در آورد و به من داد و گفت: این سیصد درهم است! صد درهم برای خرید یک مرکب و صد درهم برای خرید لباس و صد درهم برای هزینه، ولی به ناحیه جبل نرو بلکه به طرف سورا (جایی در اطراف بغداد) حرکت کن. (23)

9- در روایتی از علی بن حسن بن سابور روایت شده است که گفت: در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام در سامراء خشکسالی روی داد... خلیفه به دربان و مردم مملکت خود دستور داد برای خواندن نماز باران از شهر بیرون روند. سه روز پیاپی رفتند و هر چه دعا کردند باران نبارید.

در چهارمین روز، بزرگ مسیحیان (جائلیق) و راهبان و تعدادی از مسیحیان در این مراسم شرکت کردند. در میان آنها راهبی بود که هرگاه دست خویش را به سوی آسمان بالا می‌برد، باران باریدن می‌گرفت، مردم از کار او در دین خود به شگفتی افتادند و شگفت زده شدند و به دین نصاری گراییدند.

خلیفه کسی را به سراغ امام عسکری علیه السلام که در زندان بود فرستاد. او را از زندان نزد خلیفه آوردند. خلیفه گفت: اَمّت جدّت را دریاب که هلاک شدند. امام فرمود: به خواست خدای تعالی فردا به صحرا خواهیم رفت و شکّ و تردید را بر طرف خواهیم کرد.

روز پنجم که رئیس نصاری و راهبان بیرون آمدند، حضرت با عده‌ای از یاران بیرون رفت. همین که نگاهش به راهب افتاد که دست خود را به‌سوی آسمان بلند کرده بود به یکی از غلامانش دستور داد دست راست راهب را و آنچه را که میان انگشتانش بود، بگیرد. غلام فرمان امام را اطاعت کرد و از بین انگشتان او استخوان سیاهی را در آورد. امام عسکری استخوان را در دست گرفت و فرمود: اینک دعا کن و باران بخواه. راهب دعا کرد، اما ابرهایی که آسمان را گرفته بودند کنار رفتند و خورشید پیدا شد!!

خلیفه پرسید: ابو محمد! این استخوان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این مرد از کنار قبر یکی از پیامبران گذر کرده و این استخوان را برداشته است. و هیچ گاه استخوان پیامبری را آشکار نسازند جز آنکه آسمان باریدن گیرد.

(24)

10- ابو یوسف شاعر متوکل معروف به شاعر قصیر یعنی شاعر کوتاه‌قد. روایت کرده است که پسری برایم زاده شد و تنگدست بودم. به عده‌ای یادداشتی نوشتم و از آنها کمک خواستم. با ناامیدی بازگشتم به گرد خانه‌امام حسن علیه السلام یک دور چرخ زدم و به طرف در رفتم که ناگهان ابو حمزه که کیسه‌ای سیاه در دست داشت بیرون آمد. درون کیسه چهار صد درهم بود. او گفت:

سرورم می‌گوید: این مبلغ را برای نوزادت خرج کن که خداوند در اوبرای تو برکت قرار دهد. (25)

11- ابو هاشم گوید: یکی از دوستان امام علیه السلام نامه‌ای به او نوشت و از او خواست دعایی به وی تعلیم دهد. امام به او نوشت: این دعا را بخوان:

"يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ، وَيَا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِينَ، وَيَا عَزَّ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَوْسِعْ لِي فِي رِزْقِي وَمُدِّي فِي عُمْرِي، وَأَمْنُنْ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي."

ابو هاشم گوید: با خود گفتم: خدایا، مرا در حزب و زمره خویش قرار ده. پس امام عسکری علیه السلام به من رو کرد و فرمود: تو نیز اگر به خداایمان داشته باشی و پیامبرش را تصدیق کنی و اولیایش را بشناسی و آنان را پیرو باشی در حزب و گروه او هستی پس شاد باش! (26)

آنچه گفته شد، گزیده‌ای اندک از کرامات امام عسکری علیه السلام است. اما کرامت‌های فراوان دیگری نیز از آن حضرت به ظهور رسیده که این اوراق، گنجایش آن را ندارند و بسیاری دیگر نیز هست که روایان، آنها را نقل نکرده‌اند...

بدلیل همین کرامتها بود که مردم به ایشان به عنوان جانشین بر حق رسول خدا و امام معصوم از ذریه آن حضرت ایمان داشته‌اند.

پاورقی ها:

- (1,2) بحار الانوار، ج 50، ص 236.
- (3) بحار الانوار، ج 50، ص 244.
- (4) بحار الانوار، ج 50، ص 242.
- (5) همان مأخذ، ص 244.
- (6) بحار الانوار، ج 50، ص 245.
- (7) همان مأخذ، ص 239.
- (8) بحار الانوار، ج 50، ص 236.
- (9) سیرة الائمة الاثني عشر، ص 490.
- (10) سیرة الائمة الاثني عشر، ص 482.
- (11) سیرة الائمة الاثني عشر، ص 253.
- (12) همان مأخذ، ص 309.
- (13) البته طول خلافت معتمد بیش از بیست سال بوده و شاید پس از گذشت مدتی از دوران خلافتش نزد امام آمده و

این خواسته را مطرح کرده است. همان مأخذ، ص 309.

- 14) سوره روم، آیه 4.
- 15) سوره اعراف، آیه 54.
- 16) سیرة الائمة الاثنی عشر، ص 257.
- 17) همان مأخذ، ص 264.
- 18) همان مأخذ، ص 267.
- 19) سیرة الائمة الاثنی عشر، ص 268.
- 20) سیرة الائمة الاثنی عشر، ص 268.
- 21) همان مأخذ، ص 269.
- 22) همان مأخذ، ص 274.
- 23) سیرة الائمة الاثنی عشر، ص 274.
- 24) سیرة الائمة الاثنی عشر، ص 271.
- 25) همان مأخذ، ص 294.
- 26) سیرة الائمة الاثنی عشر، ص 299.

#### نظاره‌گر عصر خود

خواننده ارجمندی که همراه ما زندگی پیشوایان هدایتگر را دنبال کرده به نیکی می‌داند که نقش ائمه‌علیهم السلام امتداد نقش پیامبران است و رسالت آنان همان رسالت جاودانه‌ای است که کتابهای آسمانی، نوید آن راداده‌اند. این رسالت عبارت است از دعوت مردم به خداوند و ترغیب آنان در کسب پاداش از سوی خداوند و بیم دادنشان از کیفر سخت الهی!! و واداشتن مردم به تبعیت از رضوان و خشنودی کردگار و پاک کردن نفوس آنان از رذایل و پلیدیها و تطهیر آنها با عشق و ایمان و خوی و الاوسر انجام آموختن دستورات دینی به آنها... یکی از بزرگترین مسئولیتهای پیامبران رهبری جامعه مؤمن است بدانچه که با این مسئولیت پیوند دارد، همانند تطبیق اصول و ارزشهای الهی بر جزئیات زندگی روزانه و متبلور ساختن این اصول در چهار چوب مواضع و عملکردها و فعالیتها تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوای پس از او سپس صدیقان به مثابه الگوها و حجت‌های خداوند بر مردم در می‌آیند و باب عذرها و بهانه‌ها بر روی آنان بسته می‌شود و باید سریع و قاطعانه عمل کنند و عزم خویش را با پرتوهای درخشان اراده جزم سازند. از همین روست که نباید نقش امام را تنها در صحنه سیاسی، به معنی محدود کلمه، محصور کرد، اگر چه سیاست خود با سایر امور نیز در ارتباط پیوند است. آیا مگر فرهنگ بر سیاست تأثیر نمی‌گذارد؟ و مگر نه اینکه اقتصاد و تعلیم و تربیت و سیستمهای اجتماعی عواملی هستند که سیاست آنها را پدید می‌آورد؟

بنابر این باید میان این دو مفهوم از سیاست تفاوت قائل شویم، یکی سیاست به معنی خاص است که به معنی اداره نیروهای اجتماعی مؤثر در جهان حکومت است که زمامداران و رهبران سیاسی در پی آنند. این همان سیاست مستقیم است (به عبارت دیگر سیاست به معنی محدود آن).

مفهوم دیگر سیاست، معنی عام آن است یعنی پدید آوردن نیروهای فعال در جامعه که در نهایت در جهان حکومت تأثیر می‌گذارند. این سیاست غیر مستقیم است که معمولاً مصلحان و صاحبان اصول تحول ساز به دنبال تحقق آن حرکت می‌کنند (به عبارت دیگر سیاست به معنی عام آن).

تردید نیست که پیامبران و جانشینان آنها استراتژی تغییر و انقلاب اصلاح‌گرایانه را در تمام ابعاد فرهنگی (نشر دعوت (و تربیتی) تزکیه نفوس (و اجتماعی) ساختن جامعه‌ای ایمانی و تنظیم روابط آن (رهبری می‌کردند. البته گاهی آنان نیز در پی سیاست به معنی خاص و محدود آن بوده‌اند، یعنی کشور را به صورت انفرادی اداره می‌کردند یا آنکه با دیگر نیروها در اداره کشور مشارکت می‌جستند.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نیز به اصلاح جامعه مگه همت گمارد و در آنجا هسته تجمع ایمانی را بنیان

نهاد و روابط آنها را نظم داد و سپس حکومت خویش را با استفاده از همان افراد، در مدینه منوره پایه ریزی کرد. امام علی علیه السلام طی سالها خلافت ظاهری اش، سیاست به شیوه مستقیم را پی گرفت در حالی که پیش از این و در زمان حکومت خلفای پیش از خود عهده دار نقش اصلاحگر ایانه بود و در همان زمان به اشکال مختلف در سیاست به شیوه مستقیم همکاری نموده، سهم می گرفت.

ائمه اطهار علیهم السلام با تمام امکانات و قدرتی که در اختیار داشتند کمر به اصلاح می بستند و نیروی سیاسی فعالی در جامعه پدید می آوردند. آنان از راه رهبری مستقیم مؤمنان گزیده از پیروانشان به این هدف نایل می آمدند. این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه امام حسن عسکری علیه السلام به امامت رسید. آن حضرت در خلال سالهایی که پیشوایی مسلمانان را بر عهده داشت، اقدام به اداره شیعیان کرد. شیعه ای که در روزگار امام کاظم علیه السلام تبدیل به وزنه سیاسی بزرگی شده بود و در دوران پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام تا پس از غیبت امام زمان "عج" شیعیان را به عنوان يك قدرت سیاسی به رسمیت می شناختند..

امام عسکری چگونه شیعه را اداره می کرد؟ و چگونه از طریق شبکه وکلا که در حقیقت نمایندگی او را بر عهده داشتند، در سرتاسر گیتی تشکل پیدا کرد؟ و نامه نگاری میان وکلا و آن حضرت چگونه انجام می شد؟ اینها حقایقی است که متأسفانه تاریخ که تنها به وصف پادشاهان و جنگها و شبهای باده گساری آنها اکتفا کرده، از آنها ذکری به میان نیاورده و زندگی مردم و جریاناتی را که در جامعه وجود داشته، ناگفته گذارده است. اما احادیثی که بسیاری از جزئیات زندگی ائمه را در خود ثبت کرده، سند مورد وثوقی است که می توانیم از خلال مطالعه آنها به پاره ای از حقایق پی ببریم ولی باید در نظر داشت که حتی این احادیث هم در همین حد باقی می مانند به تنهایی تمام تصویری را که ما مایلیم برای شناخت زندگی امام علیه السلام از آن بهره ببریم، منعکس نکرده است. این دوران همچون زندگی دیگر ائمه به ویژگی پنهانکاری مطلق متمیز است آن هم نه فقط از ترس زمامداران طاغوتی بلکه به عنوان عملیات احتیاط آمیز برای آینده و دگرگونی هایی که بر آن حاکم بود و نیز به عنوان روشی در پرورش مردم برای آموزش حقایق بزرگتری که قلب اکثر آنان تاب تحمل سنگینی آن را نداشت. آنچه در سطور بعد نقل می کنیم پاره ای از حقایق مربوط به زندگی امام عسکری است که البته باید با شناخت خود از سیره دیگر ائمه علیهم السلام آن را کامل کنیم.

امام عسکری (علیه السلام) و تقیه شدید

از آنجا که امام برای غیبت کبری زمینه سازی می کرد و یکی از ویژگیهای عصر غیبت تقیه است، زندگی او حتی بیشتر از دیگر امامان به شدیدترین حالات پنهانکاری متمایز شده است. ماجراهای زیر می توانند گوشه ای از حالات تقیه را در دوران امام بازگو کنند:

الف - داوود بن اسود گوید: سرورم) امام عسکری علیه السلام ( مرا فرا خواند و چوبی که گویا پایه دری بود، گرد و دراز به اندازه کف دست، به من داد و فرمود: این چوب را به عمری یکی از نمایندگان مقرب آن حضرت (برسان. به راه افتادم. در خیابانی با يك سقاء که استری داشت رو به رو گشتم. استر راه مرا سد کرده بود. سقاء بانگ زد که راه را باز بگذار. من همان تکه چوب را بالا بردم و بر استر زدم، چوب شکست. به قسمت شکستگی چون نگاه کردم، چشم به نامه هایی که در آن تعبیه شده بود، افتاد. شتابان چوب را در آستینم نهان کردم. سقاء شروع به داد و فریاد کرد و به من و سرورم دشنام داد. (27)

امام از شیوه پنهانکاری اینگونه و با این سطح عالی، حتی برای رساندن نامه هایش از خانه ای به خانه دیگر و یا از شهری نزدیک به شهر نزدیک دیگر، استفاده می کرد. در پایان این ماجرا هم می بینیم که حامل نامه به خاطر عدم رعایت اصول پنهانکاری با عتاب شدید مواجه می گردد.

خادم امام به نقل از آن حضرت می گوید: اگر شنیدی کسی به ما دشنام می گوید به راهی که به تو فرموده ام برو، مبادا در صدد جوابگویی بر آبی و یا خواهی بدانی که آن شخص کیست؟ چون من در شهر و دیاری بد زندگی می کنم. پس راه خود گیر که اخبار و احوال تو به ما می رسد، این نکته را بدان. (28)

ب - شیوه سخن گفتن با اشاره و رمز در محافل شیعه امری بس شایع بوده است. این امر از بسیاری از ماجراهایی که نقل شده، کاملاً محسوس است. در ماجرای زیر به این شیوه بر می خوریم و همچنین میزان عمق هشدار امام از مخالفت با تقیه را در می یابیم. اجازه دهید با هم به این ماجرا گوش فرا دهیم:

محمد بن عبد العزیز بلخی گوید:

روزی در خیابان گوسفندان بودم که ناگهان امام عسکری را دیدم که به قصد دار العامه از خانه اش بیرون آمده بود. با خود گفتم: اگر فریاد برآرم که ای مردم این حجت خدا بر شماست، او را بشناسید، آیا مرا خواهند کشت؟ چون به من نزدیک شد، انگشتان سبابه اش را بر دهانش گذارد به این معنی که ساکت باش و همان شب آن حضرت را دیدم



که می فرمود:

یا پنهانکاری است یا کشته شدن پس از خدا بر خویشتن بترس. (29)  
ج - باز در باره به کارگیری شیوه سخن گفتن با اشاره به ماجرای علی بن محمد بن حسن بر می خوریم. وی گوید: جماعتی از اصحاب ما از اهواز آمده بودند و من نیز با ایشان بودم. سلطان به سوی صاحب بصره (که در بصره خروج کرده بود و همان صاحب الزنج معروف است) آمده بود. ما نیز برای دیدن امام عسکری علیه السلام که معمولاً برای اجرای اصل تقیه، در چنین مناسباتی سلطان را همراهی می کرد (بیرون آمده بودیم). در حالی که راه می رفت و می گذشت به او می نگریم و خود میان دو دیوار در سُرْمَن رَأی نشسته، بازگشتش را انتظار می کشیدیم. آن حضرت بازگشت و همین که به موازات ما رسید و به ما نزدیک شد، ایستاد و دستش را به طرف کلاهش برد و آن را از روی سرش برداشت و به دست دیگرش داد و با آن یکی دست بر سرش کشید و در چهره یکی از افراد ما خندید.  
مرد فوراً گفت: گواهی می دهم که تو حجت و برگزیده خداوندی. به او گفتیم: فلانی مشکل تو چه بود؟ گفت: من در مورد او شك داشتم. پس با خود گفتیم: اگر او بازگشت و کلاه از سر گرفت به امامتش اقرار می کنیم. (30)

ویژگیهای دوران امام عسکری (علیه السلام)

چرخ تمدن در هر يك از امتهای بشری به سوی فرجام فاجعه آمیز خود شتاب می جوید مگر آنکه مصلحان امت به پا خیزند و کشتی حیات را از طوفانهای هلاک و ابرهای فتنه دور سازند.. شاید آیه زیر نیز به همین حقیقت اشاره داشته باشد:

(فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَعِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا... (31)).

"پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباہکاری در زمین نهی کنند مگر اندکی"..  
سپس می افزاید:

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (32)).

"و پروردگار تو چنان نیست که شهرها را به ستم بکشد در حالی که مردم آنها اصلاح کنندگان باشند".  
پس تا زمانی که حرکت اصلاح در جامعه جریان داشته باشد و به امر به معروف و نهی از منکر همت گمارد پیوسته در برابر کانونهای فساد (طاغوتیان، عیاشان بی درد و هواداران نادان) استقامت ورزد، عذاب الهی در مورد آن به تأخیر می افتد. چه، این جامعه به نیرویی تبدیل شده که امت را از فرو افتادن در پرتگاه باز می دارد.  
در دوران امام عسکری علیه السلام عوامل نابودی و از هم گسیختگی در تمدن اسلامی فزونی گرفته بود و اگر دفاع امام و هواخواهانش از ارزشهای حق و عدل و جهاد آنان بر ضد تجمل گرایی و ستم و جهل نبود، چه بسا که این تمدن بطور کلی از هم می پاشید و به نابودی می گرایید.

خلفا و اطرافیان فاسد آنها در ترور و سرکوب و سرقت اموال مردم و اسراف در صرف آنها در محافل عیاشی و خوشگذرانی خود با خرید و جادان شاعران فرومایه غرق گشته بودند...

ترور و سرکوب آزادگان و مصلحان توسط زمامداران، قانون حکومتی ایشان بود. به عنوان نمونه هنگامی که شام بر ضد حکومت آل عباس در عهد متوکل به پا خاست، خلیفه مذکور سپاه قوامه را متشکل از سه هزار نیروی پیاده و هفت هزار سواره به سوی آنان روانه کرد. این سپاه وارد شام شد و سه روز همه کاری را (در دمشق) روا شمردند.

(33)

یکی از شیوههای اعدام کردن افراد در آن روزگار این بود که شخص متهم را جلوی درندگان می انداختند تا دریده و خورده شود و یا آنکه او را در تنور می انداختند و یا تا سر حد مرگ به باد کتک می گرفتند. سرکوب و اختناق تا آنجا گسترش یافته بود که به مثابه شیوه ای در مبارزات داخلی میان خاندان حاکم در آمده بود و هم از این روست که می بینیم انقلابها و ترورها در بین افراد خاندان خلیفه به تنها زبان گویا مبدل شده بود.

این متوکل ستمکار است که خداوند فرزندش منتصر را بروی چیرگی می دهد. او با برخی از فرماندهان ترك سپاه خویش پیمان می بندد و شبانه بر متوکل هجوم می برند و او و وزیر ستمگرش فتح بن خاقان را که هر دو غرق در لُهو و فجور بوده اند، می کشند. تا آنجا که شاعر در حق او می گوید:

هكذا لتكن منايا الكرام  
بين ناي ومزهر ومدام  
بين كاسين اورثاه جميعا  
كأس لذاته وكأس الحمام  
لم يزل نفسه رسول المنايا  
بصنوف الاوجاع والاسقام

ترجمه: "مرگ بزرگان باید اینگونه باشد: میان بانگ ( نای و عود شراب، میان دو جام که هر دو را به میراث به او دادند، جام لذاتش و جام مرگ، همواره نفس او پیک مرگ بود با انواع دردها و بیماریها". (34)

پس از مرگ متوکل، دوران حکومت پسرش و قاتلش چندان به درازانی نبود زیرا ترکهایی که او را در از میان برداشتن پدرش یاری کرده بودند، ترسیدند که مبادا علیه خود آنها بشورد. از این رو به وسیله پزشک و پزشک هاش معروف به ابن طیغور او را مسموم ساختند. آنها برای این کار سی هزار دینار به ابن پزشک رشوه دادند و او هم با قلمی مسموم منتصر رارگ زد و وی در همان ساعت جان داد. (35)

پس از منتصر، نوبت به حکومت مستعین رسید که ترکهها او را خلع و با معتز بیعت کردند. مستعین به بغداد گریخت و برای نبرد با ترکهاسپاهی فراهم آورد اما ترکهها او و سپاهش را شکست دادند و خود او را که هنوز به سی و دو سالگی نرسیده بود، کشتند.

اما معتز که دشمن سر سخت اهل بیت علیهم السلام بود و از پدرش کینه و عداوت با خاندان شریف نبوی را به ارث برده بود، نفر بعدی بود که به دست ترکهها از بین رفت. او را در روزی بشدت گرم زیر آفتاب نگاهداشتند و او ناچار خود را در محضر قاضی بغداد از خلافت خلع کرد. سپس وی را کشتند.

ترکهها پس از قتل معتز، مهدی را روی کار آوردند. وی نیز در سرکوب و وارد آوردن فشار بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و هواخواهان آنها، از سیره نیاکانش پیروی می کرد تا آنجا که گفته بود: به خدا قسم آنان را از روی زمین درو خواهم کرد. اما خداوند پیش از آنکه او به گفته اش جامه عمل بپوشاند، روانه دوزخش کرد. یکی از فرماندهان ترک بر او یورش برد و گردنش را زد و شروع به نوشیدن خون او کرد تا آنکه سیراب شد. پس از مهدی با معتمد بیعت کردند. او نیز در هوسرانی و گنهکاری و سرکوب و اختناق چیزی از شجره ملعونه بنی عباس ( کم نداشت.

آنچه گفته شد تصویری گذرا از سرشت نظامی بود که پایه خود را در امور خارجی و داخلی بر اختناق و سرکوب بنیان نهاده بود.

سیطره ترکهها که عباسیان آنها را به عنوان مزدورانی برای حفاظت از تاج و تخت خویش و مقابله با خشم عرب به استخدام گرفته بودند از یک سو و برگزیدن ایرانیان و برتر شمردن آنها از دیگران از دیگر سو، باگذشت زمان به مشکلی بزرگ برای حکومت عباسی مبدل شد. زیرا سپاهترکان مزدور چه بسا از جریانات سیاسی و فرهنگی خاصی متأثر می شدند و جناح خود را بر ضد جریان دیگر کمک می کردند و به تبع همین امر علیه خلیفه اقدام به کودتای نظامی می کردند. در این میان البته وجود هبرانی که پشتیبان و مؤید جناح علوی بوده اند، هیچ بعید نیست چنانکه برخی از شواهد تاریخی نیز بر این امر دلالت دارند.

در اینجا قانون سیاسی مشهوری وجود دارد که می گوید: هر گاه نظام در سرکوب و اختناق فرو رود، مردم را به هوسرانی و گنهکاری بیشتر سوق می دهد تا بلکه مردم بدین وسیله از زندگی پر مرارت خویش که با آن مواجهند غفلت ورزند.

زامداران عباسی نیز همین قانون را از روزهای آغازین حکمرانی شان به کار بستند. داستانهای هزار و یک شب و اخبار کاخهای آکنده از اسباب کامروایی و پستی، گواه همین مسأله می تواند باشد.

هر اندازه که زمان سپری می شد و سرکوب مردم وجدایی خلفای عباسی از توده ها فزونی می گرفت، در لذات و خوشگذرانیها بیشتر فرو می رفتند، تا آنجا که در روزگار روی کار آمدن متوکل هرزگی و عیاشی به اوج خود رسیده بود. مجالس او بسیار پر آواز هاند تا آنجا که مورخان گفته اند که وی صاحب پنج هزار کنیزک بود که گفته می شود با

همه آنها همبستر شده بود و یکی از غلامانش می‌گفت: اگر متوکل به قتل نرسیده بود به خاطر کثرت جماع، چندان عمر درازی نمی‌کرد. (36)

هوسرانی و خوشگذرانی به حساب توده‌های مستضعف انجام می‌شد. چون نظام مردم را وا می‌داشت تا خراج که به مثابه مالیات امروزی بود (بیشتر بپردازند و مخالفان را سرکوب کنند). هر گاه عیاشی‌ها و هرزگی‌های نظام، موجب تهی شدن خزانه می‌گردید، والیان برای جمع‌اموال از مردم و تحمیل مالیات گزاف دست بکار می‌شدند.

اموال دولتی را به خود اختصاص می‌دادند. و شمار اموال نور چشمی‌ها به میلیون‌ها می‌رسید. خلیفه اموال گزافی را که شمار آن را هزاران هزار گفته‌اند بر سران سپاه، نزدیکان و بستگان و شعرای چاپلوس خود بذل و بخشش می‌کرد. عطایای متوکل به یکی از کنیزانش پنجاه هزار بود. در زمان خلافت مقتدر مجسمه‌ای از يك روستا ساختند. در این مجسمه هر آنچه که در يك روستا یافت می‌شد، به چشم می‌خورد، درختان و حیوانات و خانه‌هایی که همه از نقره ساخته شده بودند. برای ساخت چنین مجسمه‌ای پول هنگفتی به مصرف رسید و سرانجام مقتدر آن را به یکی از کنیزان مادرش هدیه داد.

متوکل قصری با شکوه که يك میلیون و هفتصد هزار دینار برای آن هزینه کرده بود، ساخت. یکی از اطرافیان به نام یحیی نزد وی آمد و گفت: امیر المؤمنین! امیدوارم خداوند تو را به خاطر ساختن این قصر سپاس بگذارد و به پاس آن بهشت را نصیب تو گرداند.

متوکل از سخن این چاپلوس فرومایه در شگفت شد چرا که او خود خوب می‌دانست که متوکل از راه سرقت اموال مردم چنین قصری بنا کرده و پروردگار بدین امر راضی نبوده است، لذا از وی پرسید: چطور؟ یحیی پاسخ داد: چون تو با این قصر مردم را مشتاق بهشت می‌گردانی. و همین‌مسأله باعث خواهد شد که آنان دست به انجام کردارهای شایسته‌ای بزنند که بدانها امید دخول در بهشت را دارند. متوکل از شنیدن این سخنان شاد شد. (37)

متوکل دستور داد هیچ کس در این قصر پای ننهد مگر آنکه جامه‌ای ابریشمین و نگارین در بر کرده باشد. وی همچنین بازیگران و نوازندگان را در این قصر حاضر و آماده کرده بود...

شانه به شانه این عیاشی و هرزگی، عموم مردم در تنگدستی و بینوایی به سر می‌بردند که امام علی علیه السلام فرموده بود:

"نعمتی سرشار ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی تباه شده بود."

شاعران تنگدست از این زندگی دشواری که مردم با آن دست و پنجه‌نرم می‌کردند، بهترین تعبیرها را کرده‌اند. یکی از آنها در توصیف حال خود که البته می‌تواند توصیف جامعه‌اش نیز باشد، شعری سروده و بیان کرده است که چگونه بر دخترانش گرسنگی فشار آورده بود..

وصیبة مثل صغار الذر  
سود الوجوه كسواد القدر  
جاء الشتاء و هم بشر  
بغير قمص و بغير ازر  
تراهم بعد صلاة العصر  
و بعضهم ملتصق بصدري  
و بعضهم ملتصق بظهري  
و بعضهم منحجر بحجری  
اذا بكو علاتهم بالفجر  
حتی اذا لاح عمود الفجر  
ولاحت الشمس خرجت اسدی  
عنهم و حلوا باصول الجدر  
كانهم خفافس في حجر  
هذا جميع قصتی و امری

فارحم عیالی و تول امری

فانت انت ثقتی و ذخری

کنیت نفسی کنیه فی شعر

انا ابو الفقر وام الفقر

ترجمه: "و بچه‌هایی دارم مثل مورچه‌های کوچک، سیه چهره همچون سیاهی دیگ. زمستان آمد و آنان با آنکه جزو بشرند، بی پیراهن و لباس‌اند. ایشان را می‌بینی پس از نماز عصر) هنگام غروب ( که برخی از آنها به سینه‌ام چسبیده‌اند و برخی دیگر به پشتم و برخی به آغوشم چسبیده‌اند.

چون گریه کنند، آنان را تا صبح وعده دهم و تا ستون سپیده آشکار گردد و خورشید سر زند خود را از دست آنان می‌رهانم و همه در پایه‌دیوار می‌افتند. گویی سوسکه‌هایی هستند در دیوار، این تمام ماجرا و کار من است. پس بر خانواده‌ام رحم آر و کار مرا بر عهده گیر که تو، خودت تکیه گاه و بر آورده حاجت منی. کنیه‌ای در شعر بر خود گذارم) اینچنین (من ابو الفقر) پدر فقر (وام الفقر) مادر فقر ( هستم". (38)

مخالفان حکومت با محاصره اقتصادی سختی رو به رو می‌شدند. در عصر متوکل محاصره سلاله علوی تا بدانجا پیش رفت که بانوان علوی تنها یک پیراهن داشتند، که به نوبت با پوشیدن آن، نماز خود را به جای می‌آوردند. (39) به خاطر همین وضع اجتماعی فلاکت بار، آتش انقلابهای اجتماعی شعله ور گردید. یکی از بارزترین این انقلابها - در دوران امام عسکری علیه السلام - انقلاب یحیی بن عمر طالبی بود که در کوفه به وقوع پیوست. یحیی کوفه را متصرف شد و زندانیان را از بند رها کرد. اما در نهایت این انقلاب توسط سپاه عباسی سرکوب شد و رهبر آن نیز به قتل رسید. روز قتل یحیی در تاریخ جنبش مکتبی، روزی بزرگ است زیرا این حادثه یکی دیگر از حلقه‌های زنجیر مصیبت‌هایی است که بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آمد. شاعری در سوگ یحیی اشعاری سروده که برخی از ابیات آن چنین است:

بکت الخیل شجوها

وبکاه المهند المصقول

وبکاه العراق شرقا وغرباً

وبکاه الكتاب والتنزیل

والمصلی والبییت والحجر

جمیعاً علیه عویل

کیف لم تسقط السماء علینا

یوم قالوا ابو الحسین قتیل

"سپاه در غم او گریست و شمشیرهای هندی و صیقل داده شد بر او گریستند. و عراق، از خاور تا باختر، بر او گریست، و قرآن نیز بر او گریه کرد. و مصلی و کعبه و حجر الاسود همه بر مرگ او ( شیون و فغان سردادند. چسان آسمان بر ما فرو نیفتاد روزی که گفتند ابو الحسین) یحیی بن عمر ( کشته شد". (40) یکی دیگر از این انقلابها، شورش زنج به رهبری علی بن عبد الرحیم از بنی عبد القیس بود که خود ادعا می‌کرد، علوی است. اما مورخان در صحت ادعای او تردید می‌کنند و از امام عسکری علیه السلام نقل است که نسبت او را با اهل بیت علیهم السلام مردود دانسته است.

بی گمان این حرکت، یکی از بزرگترین انقلابهای آن دوره بوده است. زیرا محرومان و تنگدستان از حرکت او پیروی کردند و این انقلاب توانست تا برهه‌ای از زمان مقداری از تاب و توان خلافت عباسی را مصروف خود سازد.

این شیوه قساوت باری که زمامداران به نام خلافت اسلامی، در اداره کردن کشور از آن بهره‌برداری می‌کردند، تأثیری منفی بر فرهنگ دینی مردم از خود بر جای نهاد در این میان کسانی که از فلسفه یونان تأثیر پذیرفته بودند، فرصت را غنیمت شمرده در صدد بر آمدند تا مردم را نسبت به حقایق دینی گمراه کنند. یکی از کسانی که کمر به این کار بسته بود فیلسوف معروف "اسحاق کندی" بود. وی دست به تألیف کتابی در رد قرآن (به شیوه فلاسفه که

آشفتنگی و سبکی افکار یکدیگر را به قدمی کشیدند و رد می‌کردند ( کرد. چون این خبر به گوش امام عسکری علیه السلام رسید، یکی از شاگردان کندی را خواست و به او فرمود:

آیا در میان شما خردمندی نیست که استادان کندی را از کاری که درباره قرآن پیش گرفته، باز دارد؟ چون شاگرد کندی از امام در باره چگونگی این امر پرسش کرد، آن حضرت به او فرمود: آیا آنچه را که به تو القا کنم بدو می‌رسانی؟ شاگرد گفت: آری. پس امام فرمود:

نزد او روانه شو و با وی انس بگیر و ملاطفت کن و در کاری که پیش گرفته یاری اش نما. پس چون میان شما دوستی واقع شد به او بگو: مساله‌ای به نظرم رسیده که می‌خواهم در باره آن از شما پرسش کنم. تو از او استدعای پاسخ می‌کنی. به او بگو: اگر متکلمی با این قرآن پیش شما آیدو بپرسد آیا جایز است که خداوند از آن سخنی که در قرآن فرموده، معنایی جز آنکه تو اندیشیده‌ای و بدان رفته‌ای اراده کرده باشد؟! تو را خواهد گفت که جایز است. چون او (کندی) است که چون چیزی بشنودمی‌فهمد. پس چون به تو این جواب را داد به او بگو: از کجا می‌دانی شاید آنچه خداوند اراده فرموده غیر از آن معنایی باشد که تو بدان رفته‌ای و آن را مراد خداوند گرفته‌ای که خدا آن لفظ را در غیر معانی آن وضع فرموده است.

شاگرد نزد کندی رفت و بنا به دستوری که امام به او داده بود، رفتار کرد و سخنی را که امام به او آموخته بود، با کندی در میان نهاد و در دل کندی مؤثر افتاد. زیرا او همچنانکه امام فرموده بود: مردی با هوش و فهم بوده و پی برد که به مجرد احتمال، چنانکه فلاسفه می‌گویند، استدلال باطل می‌شود و اگر این سخن در میان شاگردانش بیچند کسی اندیشه‌های او را نمی‌پذیرد. و او با تألیف چنین کتابی به کوتاه اندیشی خود حکم داده است. از این رو دست از تألیف کتاب کشید. اما از همان شاگرد پرسید: تو را سوگند به من بگو که این سؤال از کجا برایت پیدا شد؟ شاگرد گفت: بر قلبم عارض شد و آن را با شما در میان نهادم. کندی گفت: هرگز چنین نباشد. کسی مثل تو نمی‌تواند چنین سخنی بگوید. مرد گفت: امام عسکری علیه السلام مرا بدین کار دستور داده بود. کندی گفت: چنین سخنانی تنها از ناحیه این خاندان مطرح می‌شود. آنگاه کتاب خود را گرفت و از بین برد. (41)

اینگونه امام دین جدّ خویش را از نوشته‌های شبهه آمیز و گمراهانه هانید. شاید این شاگرد هم از شیعیان امام بوده که در دستگاه کندی نفوذ کرده است. زیرا به کار گیری این روشها از سوی رهبران مکتبی در مقابله با جریانهای منحرف، امری مطلوب به شمار می‌رود. چه بسیار اقدامات شجاعانه دیگری بوده که رهبری مکتبی برای جلوگیری از هجومهای فکری دشمنان، آنها را پیاده کرده‌اند اما به خاطر سرّی بودن آنها - مثل همین اقدام - و یا به خاطر از بین رفتن منابع و مآخذ تاریخی در بوتاه کتمان باقی مانده‌اند.

پاورقی ها:

- (27) بحار الانوار، ج 50، ص 283.
- (28,29) بحار الانوار، ج 50، ص 283.
- (30) بحار الانوار، ج 50، ص 294.
- (31) سوره هود، آیه 116.
- (32) سوره هود، آیه 117.
- (33) حیاة الامام العسکری، ص 217.
- (34) حیاة الإمام العسکری، ص 242.
- (35) همان مأخذ، ص 246.
- (36) حیاة الامام العسکری، ص 231.
- (37) حیاة الامام العسکری، ص 192؛ به نقل از عیون التواریخ.
- (38) حیاة الامام العسکری، ص 195 به نقل از طبقات ابن معتز، ص 377.
- (39) همان مأخذ، ص 234 به نقل از مقاتل الطالبيين.

(40) حیاة الامام العسکری، ص 216 به نقل از کامل بن اثیر، ج 5، ص 316 - 314.

(41) حیاة الامام العسکری، ص 221 - 220 به نقل از مناقب، ج 4، ص 424.

شهادت جانگداز امام حسن عسکری (علیه السلام)

روز هشتم ربیع الاول سال 260 هجری، روز درد آلودی در شهر سامراء بود خبر شهادت امام عسکری علیه السلام در عنفوان شباب همه جا را فراگرفت.

بازارها تعطیل شدند و مردم شتابان و گریان به سوی خانه امام رفتند. مورخان این روز غمبار را به روز قیامت تشبیه کرده‌اند، چرا؟ چون توده‌های محرومی که مهر و محبت خود را نسبت به امام، از ترس سرکوب نظام همیشه در خود نهان می‌داشتند، آنروز عنان عواطف خروشان خویش را از کف دادند. آه که اهل بیت نبوت در راه تحکیم شالوده‌های دین و نشر ارزشهای توحید چه رنجها که متحمل نشدند... چه خونها که از آنان نریختند و چه حرمتها که ندریدند و حقوق وقرابت آنان را به رسول خدا رعایت نکردند... برآستی محنت اولیای خدا در طول اعصار چه بی شمار بوده و پایگاه‌وپاداش آنان در پیشگاه پروردگار چه بزرگ است!

این امام بزرگوار که اینک از دنیای آنان رخت بر می‌بندد در حالی که هنوز از عمر مبارکش 28 سال نگذشته، با انواع محنتها دست و پنجه نرم کرد، از عهد متوکل ستمکار و فرومایه که دشمنی علیه اهل بیت رسالت را سر لوحه کار خویش قرار داد و مزار ابی عبد الله الحسین علیه السلام را ویران کرد تا دوران مستعین که به خاطر کینه ورزیدن به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را نزد یکی از سر سخت ترین مردانش زندانی کرد. این مرد او تاش نام داشت که بعداً پس از دیدن پاره‌ای از کرامتهای امام، به امامت آن حضرت ایمان آورد. (همین خلیفه، در دوران خویش نزدیک بود امام را بکشد اما خداوند او را فرصت نداد و وی از خلافت بر کنار شد. همچنین معتز در روزگار خویش می‌کوشید امام را دربند کند لیکن آن حضرت به درگاه خداوند تضرع کرد تا آنکه معتز نیز از دنیا رفت.

حتی در روزگار مهدی امام از آزار وی در امان نبود، او می‌کوشید امام را در تنگنا قرار دهد تا آنجا که زندانی‌اش کرد و قصد کشتنش را نمود. لیکن امام به یکی از اصحابش به نام ابو هاشم اطلاع داد که: "ابو هاشم! این ستمگر، قصد کرده مرا امشب بکشد، اما خداوند عمر او را کوتاه گرداند. مرا فرزندی نیست و خداوند بزودی مرا فرزندی عطا خواهد فرمود". (42) (بالاخره آنکه آن حضرت در دوره معتمد همواره تحت آزار و اذیت قرار داشت تا آنکه به دست وی به زندان افتاد.

آری امام عسکری علیه السلام بیشتر مدت رهبری خویش را در دشواری و سختی گذارند و اکنون زمان وفات آن حضرت رسیده است: آیا امام به مرگ طبیعی وفات یافت؟ یا آنکه توسط زهر به شهادت رسید؟ زهر یکی از مشهورترین ابزارهای ترور در نزد زمامداران آن عهد بوده و ترس آنان نسبت به وجود رهبران دینی محبوبی مثل امام آنها را وامی‌داشته که با اتخاذ این روش ایشان را تصفیه کنند. دلیل دیگر ما بر اتخاذ این شیوه از سوی خلیفه، طرز بر خورد آنان با امام به هنگام بیماری‌اش می‌باشد. خلیفه به پنج تن از افراد مورد و ثوق خویش گفته بود که در طول مدت بیماری حضرت، همواره با او باشند. وی همچنین عده‌ای پزشک به خاطر آن حضرت طلبیده بود تا وی را شبانه‌روز همراه باشند... (43) علت این امر چه بود؟ دو علت می‌توان برای چنین رفتار شگفت آوری پیدا کرد: نخست: برائت جستن از مسئولیت ترور امام در برابر توده‌ها بر حسب ضرب المثلی که در میان سیاستمداران معروف است: او را بکش وزیر جنازه‌اش گریه کن..

دوم: همه مردم و بویژه زمامداران می‌دانستند که ائمه اهل بیت علیهم السلام همواره از احترام بسیار توده‌های مردم بر خوردارند و شیعه بر این باور است که امامت در میان آنان یکی پس از دیگری منتقل می‌شود. و اینک این امام یازدهم است که می‌خواهد از دنیا رخت بریندد. بنابر این بایدحتماً او را جانشینی باشد، اما این جانشین چه کسی است؟

خلفای عباسی پیوسته می‌کوشیدند به هنگام شهادت یکی از ائمه پی‌ببرند که جانشین او کیست؟ به همین علت ائمه‌علیهم السلام نیز به هنگام احساس خطر بر جانشین خود او را پنهان می‌کردند تا وقتی که خطر از بین برود. از دیگر سو احادیثی که در باره حضرت مهدی (عج) وارد شده، از خاور تا باختر را فرا گرفته است و دانشمندان می‌دانند که مهدی دوازدهمین جانشین است و اگر بگوییم که زمامداران عباسی چیزی از این احادیث نمی‌دانستند، نا

معقول می‌نماید. از همین روست که می‌بینیم آنان پیوسته و با هر وسیله‌ای می‌کوشند تا نور الهی را فرو نشانند اما هیبت‌ها...

به این دلیل است که معتمد عباسی، به هنگام شدت گرفتن بیماری امام‌تدابیری استثنایی می‌اندیشد. پس از آنکه امام چشم از جهان فرو می‌بندد، معتمد دستور می‌دهد خانه او را بازرسی کنند و کنیزانش را زیر نظر بگیرند. او نمی‌دانست خداوند خود رساننده فرمان و کار خویش است و امام منتظر بیشتر از پنج‌سال است که به دنیا آمده و از دید جاسوسان مخفی شده است و برگزیدگان شیعه با وی بیعت کرده‌اند.. بدین گونه امام بواسطه زهر معتمد شهید شد. (44)

پس از وفات و غسل و تکفین آن حضرت، ابو عیسی بن متوکل از جانب حکومت و به نیابت از خلیفه بر آن حضرت نماز گزارد و پس از فراغت از نماز، صورت امام را نمایان ساخت و آن را بویژه به هاشمیه‌ها و علویها و مسئولان بلند مرتبه و قاضیان و پزشکان نشان داد و گفت: این حسن پسر علی پسر محمد پسر رضاست که به مرگ طبیعی، در بستر خویش مرده است و به هنگام رحلتش فلانی و فلانی از خادمان و محرمان امیر المؤمنین و فلانی و فلانی از قاضیان و فلانی از پزشکان بر بالین او حضور داشته‌اند آنگاه چهره مبارک آن حضرت را پوشاند. (45)

این اقدامات برای این بود که مبدا پای حکومت در قتل امام به میان‌آید، و همین امر نشانگر آن است که حکومت از جانب مردم متهم به کشتن امام بوده است.

بدینسان امام عسکری علیه السلام رحلت کرد و از پس خویش راهی درخشان بر جای نهاد تا نسلها از روشنی آن هدایت گردند... آن حضرت را در همان اقامتگاه شریفش در شهر سامراء، در کنار مزار پدر بزرگوارش، به خاک سپردند که تا امروز نیز زیارتگاه مسلمانان است. درود خدا بر او باد روزی که زاده شد و روزی که به شهادت رسید روزی که زنده بر انگیزته خواهد شد... و درود خدا بر هواخواهان و پیروان او تا روز رستاخیز...

#### آخرین وصیت

آفتاب امامت غروب می‌کرد زیرا خداوند این گونه مقدر کرده بود که این آفتاب از پس پرده غیبت صغرا و سپس غیبت کبرا پرتو افشانی کند. از این رو امام حسن عسکری علیه السلام بر دو بینش بسیار مهم تأکید کرد: نخست: تأکید بر شناخت غیبت و گرفتن بیعت برای ولی الله اعظم امام منتظر (عج). دوم: تحکیم شالوده‌های مرجعیت دینی.

#### الف - گرفتن بیعت برای امام منتظر

احادیث فراوانی در باره امام حجت منتظر علیه السلام وجود دارد که از پیامبر و تمام ائمه علیهم السلام صادر شده اما تأکید امام عسکری بر این امر تأثیر ساطری داشت. چون آن حضرت، شخصاً امام را برای خواص از یاران خویش مشخص کرد. همچنین روایتهای فراوانی در این باره وارد شده که به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌ورزیم. احمد بن اسحاق بن سعید اشعری روایت کرده است که: بر امام حسن عسکری وارد شدم و خواستم در باره جانشینش از وی بپرسم. اما آن حضرت خود بدون مقدمه فرمود:

"احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم را آفرید زمین را از حجت خدا بر خلقش خالی نگذاشته و تا روز قیامت هم خالی نخواهد گذارد به برکت وجود او است که بلا از مردم زمین دور می‌شود و باران فرو می‌بارد و برکات زمین برون می‌آیند."

گفتم: فرزند رسول خدا! پس از تو امام و خلیفه کیست؟

پس شتابان وارد اتاق شد. سپس بیرون آمد و بچه‌ای روی دوش گرفته بود صورتش گویی ماه شب چهارده بود و سه سال از عمرش می‌گذشت. سپس امام فرمود:

"احمد! اگر کرامت تو بر خدای عز و جل و بر حجت‌هایش نمی‌بود، این کودکم را به تو نشان نمی‌دادم. او همانم و هم کنیه رسول خدا و کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه ستم و بیداد پر شده باشد.

احمد! حکایت او در این امت همچون حکایت خضر و همانند داستان ذو القرنین است. به خدا سوگند چنان غیبت درازی کند که هیچ‌کس از هلاکت در آن رهایی نیابد مگر آنکه خداوند او را بر اعتقاد به امامتش استوار کرده و در طول این مدت با دعا برای تعجیل فرجش همراهی نموده باشد". (46)

## ب - مرجعیت خردمندان دینی

برای این امامت که امتداد رسالت الهی است باید کیان و موجودیت اجتماعی در جهان وجود داشته باشد. این کیان شیعیان مخلص و فداکارند. از طرفی اینان نیز باید از نظامی اجتماعی و استواری بر خوردار شوند تا بتوانند در برابر رخدادهای و مبارزه‌جوییها توانا باشند. این نظام در رهبری مرجعیت تبلور می‌یابد. بدین معنی که شیعیان به گرد محور عالمان الهی و امانای وی بر حلال و حرام، جمع شوند. از این رو در دوران امام عسکری علیه السلام شالوده نظام مرجعیت تحکیم یافت و نقش دانشمندان شیعه، بدین اعتبار که آنان وکلا و نواب و سفیران امام معصوم علیه السلام هستند، برجستگی ویژه‌ای پیدا کرد و روایتهای فراوانی از امام عسکری علیه السلام در باره نقش علمای دینی در بین مردم منتشر شد که یکی از آنها همان روایت معروفی است که امام عسکری علیه السلام از جدّ خویش امام صادق علیه السلام روایت کرده است و در آن آمده:

"آن که از فقیهان خویشندار است و دین خویش را پاسدار و با هوا و هوس خود ستیزه کار و امر مولای خویش را فرمانبردار، پس بر عوام است که از او تقلید کنند."

از همین رو دانشمندان هدایت یافته، به نور اهل بیت علیهم السلام امور امت را در دوران امام عهده دار شدند و با امام در باره مسائل مشکلی که با آنها بر خورد می‌کردند، نامه می‌نگاشتند و امام هم پاسخهای به آنها می‌نوشت و نامه‌ها را به امضای (خویش مهر می‌کرد). این نامه‌ها پیش علمایه تواقیع معروف شد و برخی از آنها از سوی امام عسکری علیه السلام شهرت خاصی کسب کردند.

آنچه در زیر می‌آید نام گروهی از یاران امام و کسانی است که از وی روایت می‌کردند. چنانکه از تاریخ پیداست برخی از این افراد در مرکز رهبری شیعه جای داشته‌اند:

1 - ابراهیم بن ابی حفص: نجاشی در باره وی می‌گوید، او یکی از سالخوردهگان یاران امام عسکری علیه السلام است. و در تعریف او افزوده‌وی ثقّه و "وجیه" است و کتابی دارد به نام الردّ علی الغالیة و ابوالخطاب... (47) از کلمه "وجیه" که در عبارت ابراهیم آمده است چنین می‌توان فهمید که وی شخصیت معروفی در نزد شیعیان و یا تمام مردم داشته است.

2 - احمد بن ادریس قمی. نجاشی در باره وی گوید: او ثقّه و فقیه بود در میان اصحاب کثیر الحدیث و صحیح الروایه است. (48)

3 - احمد بن اسحاق اشعری. وی نماینده و فرستاده مردم قم و از یاران خاصّ امام عسکری بوده است. او همچنین کتابهایی از ائمه علیهم السلام روایت کرده است. شیخ طوسی در باره او گوید: او از جمله کسانی است که صاحب الزمان را دیده است. (49)

4 - حسن بن شکیب مروزی. او دانشمند، متکلم و نویسنده چند کتاب بوده و در سمرقند سکنی داشته است. شیخ طوسی این مرد را در شمار یاران امام عسکری علیه السلام بر شمرده است. (50)

5 - حسن بن موسی خشاب. نجاشی در باره او گوید: او از نامداران اصحاب ماست، مشهور و پر دانش و پر حدیث است. چندین تألیف دارد که برخی از آنها عبارتند از: "الردّ علی الواقفه" و "النوادر". (51)

6 - حفص بن عمرو العمری شیخ طوسی او را از یاران امام عسکری محسوب داشته و از جانب امام در باره او توقیعی صادر شده که در آن آمده است:

"از شهر بیرون مرو تا عمری را دیدار کنی خداوند به پاس رضای من از او، از وی راضی و خشنود باد. پس بر او سلام می‌کنی و او را می‌شناسی و او هم تو را می‌شناسد. او پاک و امین و پاکدامن است و به ما نزدیک تمام چیزهایی که از نواحی مختلف شهرها (به سوی ما آورده می‌شود، آخر کار بدو می‌رسد تا آن را به سوی ما بفرستد". (52)

این توقیع بیانگر شیوه امام در تحکیم رهبری صالح در طایفه شیعه است تا مرجعیت را برای رسیدگی به امور شیعیان سر و سامان بخشد و این امر برای قرون بعدی، به مثابه سنتی حسنه در آید.

7 - حمدان بن سلیمان (ابو سعید نیشابوری). شیخ طوسی او را جزو یاران امام عسکری جای داده است. او فردی ثقّه و از نامداران شیعه بود. (53)



8 - سعد بن عبد الله قمی. سعد معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده اگر چه شیخ طوسی در باره او گوید: نمی‌دانم آیا از او روایت کرده است. نجاشی در باره او گوید: سعد، شیخ این طایفه (شیعه) و فقیه و حجت آن است و کتابهای فراوانی تألیف و برای شنیدن حدیث مسافرت کرده و از پیشوایانش در حدیث که از امامان مذاهب مختلف بودند، حدیث شنیده است. (54)

9 - سید عبد العظیم حسنی. نژاد او به امام مجتبی علیه السلام منتهی می‌شود. او عالم، فقیه، پارسا و پرهیز گار و دشمن حکومت‌های ستمگر بود. ائمه علیهم السلام شیعیان خود را می‌گفتند که بدو مراجعه کنند. ابو حماد رازی روایتی نقل کرده است:

در سامراء بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و از آن حضرت از برخی از چیزهای حلال و حرام پرسیدم. امام پاسخ سئوال‌های مرا داد و همین که با او خدا حافظی کردم، فرمود: "حماد! اگر در ناحیه خویش در باره مسأله‌ای دینی اشکالی برایت پیش آمد، آن را از عبد العظیم بن عبد الله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان." (55)

وی در منطقه ری در میان شیعیان از آوازه بلندی برخوردار بود، اگر چه همواره می‌کوشید مخفی باشد و کارهای خود را علنی نکند.

آن بزرگوار را وقتی از دنیا رفت، در باغی که هما نجا بود به خاک سپردند و تا امروز آرامگاهش زیارتگاه شیعیان است.

10 - عبد الله بن جعفر حمیری. وی شیخ اهل قم و از افراد معروف آنان بود. کتابهای زیادی در عرصه‌های مختلف نگاشت. حدود سال 290 ه به کوفه آمد و مردم آنجا از وی احادیث بسیاری شنیدند. (56)

11 - علی بن جعفر همانی. وی بنابه تعبیر برخی، مردی فاضل و پسندیده و از وکلای امام هادی و امام عسکری بود. کسی در باره او حدیث جالبی نقل کرده که در آن آمده است:

او در زمان خلافت متوکل به جرم ارتباط با امام هادی محبوس شد. چون مدت حبس او دراز گردید یکی از امیران عباسی (عبد الله بن خاقان (را به سه هزار دینار وعده داد تا با متوکل در باره او سخن بگوید. چون عبدالله با متوکل در باره شخصی به نام همانی صحبت کرد متوکل گفت: عبدالله! اگر به تو مشکوک شوم خواهم گفت که رافضی هستی. و نیز افزود: این وکیل فلانی) امام هادی (است و من در نظر دارم او را بکشم. چون این خبر به همانی رسید، نامه‌ای به امام هادی نگاشت و گفت: سرورم! خدا را در باره من در نظر گیر. به خدا می‌ترسم که به تردید دچار شوم. امام در کاغذی کوچک پاسخ او را چنین نوشت:

اگر کار تو تا آنجا رسید که من می‌دانم پس بزودی خدای را در باره ات قصد می‌کنم، از خدا نجات تو را خواهم خواست.

این ماجرا در شب جمعه روی داد. فردا صبح متوکل دچار تب شد و در روز دوشنبه تا آنجا حالش خراب شد که بر او ضجه و شیون می‌کشیدند. متوکل دستور داد، هر زندانی که نامش را نزد او می‌برند، آزاد کنند تا آنکه علی بن جعفر همانی را نیز یاد کردند. متوکل به عبد الله بن خاقان گفت: چرا کار او را بر من عرضه نداشتی؟ عبد الله گفت: هرگز نام او را تکرار نمی‌کنم. متوکل گفت: همین حالا او را آزاد کن و از وی بخواه که مراحل را کند.

همانی را آزاد کردند و او به فرمان امام هادی به مکه رفت و در آنجا جاور شد. (57)

اختلافی میان علی بن جعفر و شخصی به نام فارس که در زعامت شیعه‌ها وی به رقابت برخاسته بود، در گرفت. یکی از شیعیان به امام عسکری در این باب نامه‌ای نوشت. امام هم در پاسخ، علی بن جعفر را تأیید فرمود. در ضمن این نامه آمده بود:

خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ گرداند و ما را بدو بهره‌مند سازد. و افزود:

در حوایج خویش نزد علی بن جعفر برو و از فارس بترسید و او را در چیزی از امورتان داخل مگردانید. (58) از این توفیق پیداست که ائمه علیهم السلام چگونه امور شیعه را از طریق وکلایشان سر و سامان می‌دادند و مرجعیت دینی را در محافل خود تحکیم می‌بخشیدند.

12 - محمد بن حسن صفار. او از سران شیعه در قم و مردی ثقه، بزرگوار بود که دهها کتاب تألیف کرد و در آنها

احادیث اهل بیت علیهم السلام را در مسائل مختلف حفظ نمود. بین او و امام عسکری نیز نامه‌هایی ردوبدل شده است. (59)

13 - فضل بن شاذان. او یکی از پرکارترین شیعیان است. گفته‌اند برخی از مؤلفات وی از رضایت و خشنودی امام عسکری بهره‌مند گشته‌اند حضرت در باره احادیث او نوشته: این حدیث صحیح و سزاوار است بدان عمل شود. همچنین گفته‌اند امام در یکی از مؤلفات فضل نگریست و فرمود:

"اهل خراسان به جایگاه فضل بن شاذان بودن او در میانشان باید غبطه بخورند". (60)

14 - عثمان بن سعید عمری. وی یکی از ستونهای نظام مرجعیت در دوران امام حسن عسکری است و ائمه به جایگاه او اشاره کرده‌اند. او در نزد شیعیان مقامی والا داشت و امام هادی پیروان خود را بدو ارجاع می‌داد چنانکه این نکته در روایت احمد بن اسحاق قمی ذکر شده است. وی گوید:

یکی از روزها بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و پرسیدم: سرورم! همیشه این امکان برای من نیست که خدمت شما مشرف شوم. پس سخن چه کسی را بپذیرم و فرمان چه کسی را اطاعت کنم؟ آن حضرت به من فرمود:

"این ابو عمرو مردی است مورد اعتماد و امین. آنچه به شما گفت از جانب من می‌گوید و آنچه به شما رساند از جانب من رسانده است".

چون ابوالحسن علیه السلام وفات یافت خدمت فرزندش حسن عسکری علیه السلام رسیدم و همان سؤالی که از پدرش کردم از او نیز پرسیدم. آن حضرت به من گفت:

"این ابو عمرو مردی است ثقه و امین و در زندگی و مرگ مورد اعتماد من است. آنچه به شما گفت از جانب من می‌گوید و آنچه به شما رساند از جانب من رسانده است". (61)

پس از امام عسکری، عثمان بن سعید نیابت مولا و سرور ما امام مهدی را عهده دار شد و میان شیعیان و امام غایب به منزله پلی ارتباطی بود.

15 - علی بن بلال. وی نیز از سران شیعه در واسط چنانکه معلوم می‌شود (بود). و امامان علیهم السلام در نامه‌های خود بدو اعتماد می‌کردند در یکی از نامه‌هایی که از سوی امام عسکری بدو نوشته شده، آمده است:

"من می‌دانم که تو بزرگ منطقه خویش هستی. پس دوست داشت نامه‌ای جداگانه به تو بنویسم و تو را به این وسیله مورد اکرام قرار دهم".

همچنین آن حضرت در نامه‌ای دیگر خطاب به اسحاق یکی از یارانش (درباره علی بن بلال چنین نوشته است:

"اسحاق! نامه ما را بر علی بلالی که خدا از او راضی باد، بخوان که او ثقه و مورد اعتماد است و بدانچه بر او واجب است آگاه و داناست". (62)

16 - عمری، فرزند عثمان بن سعید. او نیز همچون پدرش یکی از ارکان نظام مرجعیت است که ائمه علیهم السلام در میان شیعیان پایه آن را گذارند. او از سوی ائمه در امور مربوط به شیعه، مورد اعتماد بود.

احمد بن اسحاق از امام عسکری پرسید: با چه کسی ارتباط داشته‌باشم؟ و جواب مسائل خود را از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ امام بدو فرمود:

"عمری، عثمان بن سعید و فرزندش یعنی محمد (! آن دو ثقه هستند و هر چه به تو رسانند از جانب من رسانده‌اند". (63)

به هنگام وفات پدر محمد بن عثمان، توقیعی از سوی امام منتظر علیه السلام در این باره خطاب به وی صادر شد که در آن آمده بود:

"خداوند تو را پاداش فراوان دهد و صبر نیکو در مصیبت او به تو عطا فرماید. تو مصیبت زده شدی و ما نیز

مصیبت زده شدیم. پس از فراق او تو نیز ما تنها ماندیم. پس خداوند او را در آرامگاهش شاد دارد. از کمال سعادت پدرت آن است که خداوند فرزندی چون تو بدو عطا فرموده که پس از وی جانشین او باشی و به کاری که او

می‌کرد، ببرداری و از برای او ترحم کنی و طلب آمرزش نمایی". (64)

اینان که نامشان گفته شد برخی از وکلا و نواب امام و کسانی بودند که ارکان نظام مرجعیت در میان امت، بدانها استحکام یافت. نظام مرجعیت به مثابه شیوه‌ای در حرکت سیاسی و راهی استوار برای دعوت به‌خدا و سازماندهی

مکتبی برای جامعه، قلمداد می‌شود. همچنین این نظام می‌تواند، به وقت بازگشت حکومت به دست اهل آن، نظامی سیاسی برای امت باشد. نظام مرجعیت همچون نظام امامت از ژرفای دین سرچشمه می‌گیرد. چون این نظام به دور از غوغای طایفه گرایی و عشیرت‌زدگی است همچنانکه با روح حزب گرایی و گروه‌گرایی، فاصله دارد. طایفه شیعه همواره در زیر سایه این تشکل مکتبی، از دوران ائمه اطهار علیهم السلام، زندگی کرده و از تواناییهای شگرف آن برخوردار بوده است. اگر چه عقب ماندگی مردم گاه موجب توقف آن می‌شده و اجازه نمی‌داده‌است که این نظام در برخی ابعاد به سوی تکامل مورد نظر خود شتاب‌گیرد.

از آنجا که عصر امام حسن عسکری علیه السلام به تحکیم این رهبری (مرجعیت) ویژگی می‌یابد و نیز به خاطر آنکه این رهبری تا کنون عهده‌دار امور دنیوی و اخروی شیعیان بوده است، مناسبت دارد در همین جا اندکی از واقعیت مرجعیت و ابعاد آن سخن بگوییم:

اولاً: از آنجا که مرجعیت، نظامی الهی است و نیروی اجرائی او امر آن از فطرت انسان و وجدان و روح تقوا در درون او سرچشمه می‌گیرد، این نظام می‌تواند با سایر احکام شرعی که آنها هم با روح تقوا به اجرا درمی‌آیند، منسجم و هماهنگ باشد.

سیاست در اسلام، همچون جامعه و امور شخصی، محراب عبادت و معراج مؤمن است. به خاطر خداست که مؤمن از ولی امر خویش فرمان می‌برد و در راه خدا به نبرد با دشمنان خدا می‌شتابد و برای کسب خوشنودی خداست که زیر درفش جنبش دینی گرد می‌آید و او امر دین را به اجرا می‌گذارد و برای تبعیت از فرمان خداست که با طاغوت به مخالفت می‌پردازد و بر ضد قدرت ستمگر می‌شورد و موجودیتی سیاسی به جای آن بنا می‌نهد...

از این رو کلمه تقوا و نه غیرت جاهلی و عصبیت تنگ و محدود آن، محور جامعه اسلامی می‌گردد و به صورت نقطه عطف آن و زنجیری که ارکان جامعه را به هم می‌پیوندد، در می‌آید. از همین روست که در قرآن می‌خوانیم: (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (65)).

"هنگامی که کفر و رزاق در دل خویش حمیت نهادند، حمیت جاهلیت پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد و کلمه تقوا را همراه ایشان کرد که آنان بدان سزاوارتر و شایسته‌ترند و خدا به همه چیز داناست".

فرق بسیاری است میان غیرت جاهلی و کلمه تقوا. چون حمیت که ابن خلدون آن را عصبیت می‌نامد و آن را سبب فرمانروایی و محور مدنیت می‌داند، از ارزشهای مادی نشأت می‌گیرد و به ستیز و خونریزی و امی‌داری و به هیچ وجه با احکام الهی که دارای ارزشهای انسانی پاک از شایبه‌های شرک و حقد و تحزب است، مناسبت ندارد. از همین روست که خداوند سبحان می‌فرماید:

(وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (66)).

"از پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان پیروی کنید".

بدین سان طاعت اولی الامر، در راستای طاعت خدا و رسول جای‌دارد و حتی تبلوری از آن دو، و وسیله‌ای برای رسیدن به آن دو است. بنابراین اطاعت خدا و پیامبرش بدون اطاعت از این رهبری که خداوند بدان فرمان داده، چگونه امکان پذیر خواهد بود؟!

ثانیاً: از آنجا که اساس مرجعیت، تقواست نه قوم‌گرایی بنا بر این، این‌کیان از مرزهای اقلیم و نژاد و زبان و دیگر تمایزات مادی که میان مردم جدایی می‌اندازد، پا فراتر می‌نهد و جامعه اسلامی پاکیزه‌ای پدیدمی‌آید که بر اساس طاعت از امام برحق (ولی امر مسلمانان) بنیان گرفته‌شده و پلی است میان امت‌های دیگر و وسیله‌ای است برای نزدیک شدن آنها بایکدیگر و محوری است برای آنکه به گرد آن فراهم آیند و در نتیجه مؤمنان به شریعت، موانع نژادی و منطقه‌ای و مصالح شخصی را پشت سرگذارند. و بر مردم به حق، گواه باشند و در میان آنها به اجرای قسطو عدل همت گمارند. چنانکه پروردگار سبحان نیز می‌فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (67)).

"اینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد".

جامعه مقدسی که مکاتب آسمانی ما را بدان می‌خوانند، سیاه و سپید، تهیدست و توانگر، عرب و عجم و دور و نزدیک را زیر پرتو توحید و درخانه صدق و بر خوان خدای رحمان گرد می‌آورد و مرجعیت چیزی جز چهار چوبه این جمع مبارک و خجسته نیست!

اگر رسالتهای الهی در طول اعصار و قرون، انسانها را به حکومت خدادر زمین مژده داده‌اند و از سیطره عشق و عدالت و احسان در این حکومت‌سخن رانده‌اند باید گفت که تجمع مرجعیت حق می‌تواند تصویری از این مملکت موعود باشد که عنایت پروردگار سبحان آن را می‌پروراند.

ثالثاً: از آنجا که محور تجمع در سایه مرجعیت خردمندانه همان تقواست که خداوند سبحان در باره آن می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (68)).

"ای مردم ما شما را از مرد وزنی بیافریدیم و شما را شاخه‌ها و تیره‌هایی گردانیدیم تا با هم آشنا شوید همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پر هیزگارترین شماست." پس لیاقت و امانت‌داری یگانه ابزار برای ارتقای افراد می‌باشد و در این میان ثروت و نسب و نژاد و دیگر امتیازات جاهلی سودی ندارد.

بنابر این کفایت و امانت همچون گوی است که افراد جامعه برای دست یافتن بدان با یکدیگر به رقابت بر می‌خیزند و همتها و آرمانهای آنها بواسطه همین امر برتری می‌گیرد و جامعه در آسمان مجد و عظمت بالامی‌آید. چون کفایت و امانت، برای هر جامعه پیشرفته‌ای همچون دو بال هستند که او را به سعادت و رستگاری سوق می‌دهند.

پاورقی ها:

(42) حیات الامام العسکری، ص 254، به نقل از مهج الدعوات، ص 274.

(43) حیات الامام العسکری، ص 267 به نقل از ارشاد، شیخ مفید، ص 383.

(44) حیات الامام العسکری، ص 267 به نقل از ارشاد ص 383.

(45) همان مأخذ، ص 268 به نقل از ارشاد همان مأخذ صفحه.

(46) حیات الامام العسکری، ص 263.

(47) حیات الامام الحسن العسکری - باقر شریف القرشی، ص 131.

(48) حیات الامام العسکری، ص 135.

(49) همان مأخذ، ص 136.

(50) همان مأخذ، ص 141.

(51) همان مأخذ، ص 142.

(52,53) حیات الامام العسکری، ص 144.

(54) حیات الامام العسکری، ص 148.

(55) همان مأخذ، ص 150.

(56) حیات الامام العسکری، ص 151.

(57) حیات الامام العسکری، ص 156.

(58) همان مأخذ، ص 157.

(59) حیات الامام العسکری، ص 161.

(60) همان مأخذ، ص 153.

(61) حیات الامام العسکری، ص 155.

(62) حیات الامام العسکری، ص 155.

(63,64) حیات الامام العسکری، ص 168.

(65) سوره فتح، آیه 26.

(66) سوره نساء، آیه 59.

(67)سوره بقره، آیه 143.

(68)سوره حجرات، آیه 13.

## سخن آخر

آخرین سخن آنکه خداوند سبحان حجت بالغه خویش را با این مرجعیت خردمندانه، بر بندگان تمام ساخت. اما آنها را به پذیرش آن مجبور نکرد همچنانکه به پذیرش سایر اصول و احکام و ادار نکرده است. مردم به اندازه نزدیکی خود به این نمونه والا به نیکبختی می‌رسند و اگر از آن فاصله بگیرند و دور شوند، حجت بر آنها تمام شده است!

## سخنان تابناک

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او پرتوهایی هستند که از جانهای پاک آنان، پس از تابیدن آفتاب قرآن کریم بر آنها، درخشیدن می‌گیرد. این نور، نور خداست و هدایتی از هدایت‌های خدا. روانهای نا آرام بدین نور به آرامش می‌رسند و کشتیهای بیچارگان پس از گردشی سخت در میان امواج شك و تردید، در ساحل امن آنها به راحتی و آسایش دست می‌یابند. آنچه در سطور زیرین، با یکدیگر می‌خوانیم کلمات نورانی است که تاریخ از گفتارهای امام در خود جاودان نگاه داشته است.

امام حسن عسکری علیه السلام در رهنمودی خردمندانه به یکی از پیروانش شیوه شایسته‌ای را که تبعیت از آن در شرایط بحرانی و دشوار سزاوار است، توصیه می‌فرماید. آن حضرت چنین می‌گوید:  
"شما را به ترس از خدا و پارسایی در دین خود و کوشش در راه خدا و راستگویی توصیه می‌کنم و به امانت‌داری از هر کس که بوده باشد خوب و یابد و فادار باشید، و به طول دادن سجده‌ها و خوش همسایگی سفارش می‌کنم که محمد صلی الله علیه و آله بدین روش آمده. در عشاير آنان نماز بخوانید و بر سر جنازه آنها حضور یابید، و بیمار هاشان را عیادت و حقوقشان را ادا کنید. زیرا هر کس از شما که در دیانت خود پارسایی پیشه کرد و راست گفت و امانت‌دار بود و با مردم خوش رفتاری کرد و گفتند این فرد (يك شيعه است، من از این امر شادمان می‌شوم. از خدا بهره‌زید و زینتی باشید برای ما و نه مایه زشتی و ننگ. هرگونه دوستی را برای ما جلب کنید و هر زشتی را از ما بگردانید. چون هر خوبی که در باره ما گفته شود ما شایسته آنیم و هر بدی که در باره ما گفته شود ما چنان نیستیم.

ما را در کتاب خدا حقی است، ثابت و قرابتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم، و خداوند ما را پاک شمرده و احدی مدعی این کرامت (نیست) مگر دروغگو، خدا و مرگ را بسیار یاد آرید، و قرآن بخوانید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار درود فرستید که درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ده حسنه دارد. آنچه را به شما توصیه کردم خوب به خاطر سپارید، شما را به خدا می‌سپارم و بر شما درود می‌فرستم". (69)

ایمان مردم به رهبری شاهد و حاضر در میان آنها، بسی مشکلتر و گرانتر است از ایمان آوردن آنان به کسی که از بین آنها رفته و رخت بر بسته است. زیرا آنها اگر به رهبر شاهد حاضر ایمان بیاورند، از آنها می‌خواهد که از او پیروی کنند و تابع و مطیع دستور او باشند و فرمانبری بسیار گران است بویژه وقتی که دیدگاهها و منافع با یکدیگر تناقض پیدا کنند. از این رو شرایط توقف معروف (به)وقف (نزد بسیاری از شیعیان، به هنگام وفات يك امام و جانشینی امامی دیگر پیدا می‌شود. بسیاری از این توقفها از جانب وکلایی بوده که اموال و حقوق مردم در نزد آنها بوده است و طوفان ریاست و شهوت قدرت آنان را به بازی گرفته است.

امام حسن عسکری علیه السلام از ناحیه چنین افرادی، آزارهای بسیاری متحمل شد به طوری که حتی می‌توان گفت آن حضرت بیش از امامان پیشین آزار دید و رنج کشید چنانکه خود در حدیثی که از وی روایت کرده‌اند، فرموده است:

"هیچ کدام از پدرانم آزموده نشدند چنانکه من به خاطر تردید این گروه در باره‌ام، آزموده شدم."

چه بسا عامل این تردید، شك در استمرار امامت بوده باشد. از این رو آن حضرت در رد این شك می‌فرماید:

"اگر این امر (امامت) امری است که بدان باور آورده‌اید و برای آن سر تسلیم فرود آورده‌اید مؤقت می‌بود و سپس از هم گسسته می‌شد، پس جای شك بود، اما اگر این امر تا زمانی که امور خدا ادامه دارد، متصل و ناگسسته است، پس این شك چه معنایی دارد؟!". (70)

آن حضرت به یکی از یاران مورد اعتماد خود به نام اسحاق بن اسماعیل نیشابوری که نامه‌های فراوانی میان او و امام رد و بدل گشته، نامه‌ای می‌نگارد. در این نامه به احتجاج امام بر امامت و میزان اهمّیت آن برمی‌خوریم. بیابید در این نامه دقت به خرج دهیم.

"خداوند ما و شما را در پرده خود نگاه دارد و در همه کارهایت به‌نیروی صنع خویش تو را یار باد، خدایت رحمت کند، نامه‌ات را خواندم و (فهیدم ما به شکر خدا و نعمت او اهل بیتهی هستیم که بردستان خود دلسوزیم، و به احسان پیاپی خدا و بخشش وی بدیشان خوشحالیم، و هر نعمتی که خدای تبارک و تعالی بر آنها ارزانی دارد به حساب آوریم. ای اسحاق! خداوند بر تو و هم‌تابانت نعمت خود را تمام کند، تمام آن کسانی که خداوند به آنها مهر ورزیده و به نعمت خود آنان را همچون تو بینا کرده و کمال نعمت خود را به بهشت رفتن آنان، مقدر داشته است. هر نعمتی هر چه هم والا و با ارزش باشد چیزی نیست جز آنکه - به خاطر سپاس و ستایش خداوند و منزه دانستن نام‌های مقدس او - باید شکر آن ادا شود. و من می‌گویم "الحمد لله" برترین چیزی است که ستاینده خدا او را تا ابد سپاس گزارده در برابر متنی که خداوند بر تو نهاده است از رحمت خویش و تو را از هلاکت‌هایی بخشیده، و راه تو را در گذر از آن گردنه هموار فرموده. به خدا سوگند که آن گردنه‌ای است بس دشوار و گذر از آن سخت و بلائش بزرگ و در کتابهای پیشینیان از آن یاد شده. شما در دوران امام گذشته تا زمانی که از دنیا رفت و در دوران امامت من کارهایی داشتید که پسندیده و موفق نبود.

ای اسحاق! یقیناً بدان که هر کس از این دنیا کور و نابینا بیرون رفت در آخرت هم کور باشد و گمراهتر. ای اسحاق! دیدگان کور نیستند بلکه دل‌هایی که درون سینه‌هایند کوراند و این سخن خداست در کتاب استوارش از قول ستمگری، آنجا که می‌فرماید: (قَالَ رَبِّ لِمَ حَسَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (71)).

"پروردگارا! چرا مرا کور محسور کردی من بینا بودم. خدا فرماید: اینچنین آیات ما به تو رسید پس آنها را فراموش کردی و) در برابر (تو هم امروز فراموش شدی."

و کدامین آیت بزرگتر از حجت خدا بر حقش و امین او در بلادش و گواه او بر بندگان می‌باشد؟! کسی که گذشتگان از پدران نخست او از پیامبرانند و پدران بعدی‌اش او صیا که درود و برکات خدا بر تمام آنها باد. شما را کجا سرگردان کردند و همچون چهار پایان به کجا رومی‌آورید؟! از حق رخ بر می‌تابید و به باطل می‌گرابید، و نعمت خدا را ناسپاسی می‌کنید یا از کسانی هستند که به پاره‌ای از کتاب ایمان می‌آورند و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزند. پس پاداش آن کس که چنین می‌کند، از شما یا غیر شما، چیزی نیست مگر خواری در زندگی دنیا و عذاب طولانی در زندگی پاینده اخروی، و به خدا که این رسوایی بزرگ است.

خداوند که از روی منت و رحمتش بر شما فرایضی مقرر فرمود، نه برای آن بود که بدانها نیاز داشته، بلکه قرار دادن این فرایض (رحمتی بود از جانب او که معبودی جز او نیست، بر شما، تا پلید را، از پاک جدا سازد و آنچه را که در دل‌های شماست بیازماید و آنچه در دل‌هایتان است پاک و صاف کند تا به سوی رحمت خدا سبقت گیرید و جایگاه‌های شما در بهشتش تفاوت یابند. پس بر شما حج و عمره و گزاردن نماز و پرداختن زکات و روزه و ولایت را واجب فرمود و دری هم به روی شما کشود که درهای فرایض را بدان باز گشاید تا کلیدی (برای رسیدن) به راه او باشد. اگر محمد و جانشینانش از فرزندانش نبودند شما چون چهار پایان سر گشته می‌شدید، هیچ کدام از فرایض را در نمی‌یافتید.

و آیا می‌توان به شهری در آمد جز از راه دروازه‌اش؟! و چون بر شما منت نهاد به قرار دادن اولیا) امامان (پس از پیامبران، در کتاب خویش فرمود:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (72)).

"امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را دین شما پسندیدم."

پس برای اولیای خود بر شما حقوقی قرار داد و شما را به ادای آن دستور فرمود تا آنچه از زن و مال و خوردنی و نوشیدنی بر دوش دارید، برای شما حلال باشند، خداوند فرمود:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (73)).

"بگو از شما مزدی بر آن نخواستم جز دوستی با خویشانم."

و بدانید که هر کس بخل ورزد، بر خود بخل ورزیده و خداوند بی نیاز است و شما نیاز مندانی که خدائی جز او نیست، و سخن در باره آنچه به سود و زیان شما بود به درازا کشیده شد.. " (74)

ما به قلّه‌های حقایق رسیده‌ایم

ائمه عليهم السلام به مقام دنیوی یا ثروت و یا شهرت، مباحات نمی‌کردند بلکه فخر آنان به حب خدا و انتساب به رسول خدا و... علم و تقوا بود. آنچه در زیر نقل می‌شود سخن شکوهمندی است منسوب به امام عسکری که آن را به خط مبارک ایشان یافته‌اند.  
در این مکتوب آمده است:

"ما به گامهای نبوت و ولایت به قله‌های حقایق رسیده‌ایم و راههای هفتگانه را با نشانهای فتوت روشن ساخته‌ایم. ما شیران میدانهای کارزاریم و ابرهای پر باران.

شمشیر و قلم در دنیا و درفش سپاس و دانش در آخرت در کف ماست. فرزندان ما خلفای دینند و هم پیمانان یقین، و چراغهای امتهایند و کلیدهای بزرگواری و بخشش. کلیم (موسی علیه السلام) را وقتی حله نبوت پوشانند که ما از او پیمان و فاداری گرفتیم، و روح القدس در بهشت آسمان سوم از باغهای تازه رس ما می‌چشید، و پیروان ما گروه رستگار اند و دسته‌پاکان. برای ما یار و نگاهبانند و بر تیرگی باور و مددکار، و بزودی چشمه‌سارهای زندگی (واقعی) پس از شراره‌های آتش برای آنان شکافته می‌شود". (75)

پاورقی‌ها:

(69) حیاة الامام العسکری، ص 372.

(70) بحار الانوار، ج 75، ص 372.

(71) سوره طه، آیات 125 و 126.

(72) سوره مائده، آیه 3.

(73) سوره شوری، آیه 23.

(74) بحار الانوار، ج 75، ص 374 - 376.

(75) همان مأخذ ص 378.

درسهایی برای زندگی

بهترین درسها همان است که انسان از آنها در زندگانی خویش بهره برمی‌دارد. ائمه هدی عليهم السلام آموزشهای زندگی بخش فراوانی ارائه داده‌اند که اگر ما به فهم آنها نایل شویم نیکبخت ترین مردم در دنیا و نزدیک ترین آنها به خشنودی خداوند در آخرت خواهیم بود. در آنچه که ذیلاً نقل می‌شود به تأمل در باره پاره‌ای از سخنان امام در این عرصه مهم خواهیم پرداخت:

"تا آنجا که تحمل داری، در خواست و سؤال مکن، زیرا برای هر روزی، رزق جدید است و بدان که پافشاری و اصرار در سؤال و کمک خواستن هیبت انسان را از بین می‌برد و باعث رنج و سختی می‌گردد. صبر پیشه کن تا خداوند روی بروی تو باز کند که گذشتن از آن برای تو سهل و آسان باشد. چه نزدیک است خداوند کار ساز به انسان درمانده، و امنیت و آسایش به شخص فراری ترسان، پس شاید غیرتها نوعی از تأدیب الهی باشد. و بهره‌ها و نصیب‌ها مراتبی است، پس بر چیدن میوه‌ای که نرسیده است عجله مکن، چرا که در وقت مناسب آنرا بدست خواهی آورد. و بدان، تدبیر کننده کارت بوقتی که کارت را اصلاح کند آگاه‌تر است، به اختیار او در همه امور خود که بنفع توست اطمینان کن، و در بر آوردن حاجات خود قبل از رسیدن وقت آن، عجله منماکه قلب و سینه‌ات، تنگ می‌شود، و یأس بر تو چیره می‌شود. و بدان که از برای بخشش، اندازه و مقداری است که اگر از آن فزونی یابد، اسراف خواهد بود و از برای مدارا و احتیاط اندازه‌ای است که هر گاه از آن بیشتر شود، جبن و ترس است و از برای اقتصاد و میانه روی مقدار است که زیادتیر از آن بخل است و شجاعت را مقداری است که افزون آن تهور و بی‌باکی است و از تیز هوش آرام بر حذر باش". (76)

"بهترین برادران تو کسی است که گناهت را فراموش کرد و نیکی‌ترابه خویش یاد آورد.

سست‌حیلترین دشمنان کسی است که دشمنی خویش را آشکار ساخت."

"زیبائی چهره، جمال برون است و زیبایی عقل جمال درون است"

"سزاوارترین مردم به محبت کردن، کسی است که از او امید محبت کردن دارند".  
 "پلیدیها در خانه‌ای قرار داده شدند و دروغ کلید آن خانه است."  
 "نادانی دشمن است، و حلم حکومت، و راحتی دلها را نشناخت آن که حلم، پاره‌های اندوه صبر و دشمنی را به وی جرعه جرعه نچشانند."  
 "هر که بر پشت باطل سوار شد، در سرای پشیمانی فرود آمد."  
 "تقدیرهای غالب با کشمکش دفع نگردند، و ارزاق نوشته شده را به آن نتوانند بدست آرند، و با امساک نتوان آنها را دفع گرداند."  
 "عطایای شخص ( کریم تو را پیش او خوب جلوه می‌دهد و بدونزدیکت می‌سازد، و عطایای) شخص ( فرو مایه تو را از او دور می‌کند و به نزدش منفورت می‌سازد."  
 "هر که پارسایی خوی او باشد و کرم سرشت او و بردباری عادت او دوستانش زیاد گردد و تمجید بر او فراوان، و با ستایشهایی نیکویی که از او می‌کنند بر دشمنانش پیروز می‌شود."  
 در تشویق به روزه گرفتن و نماز شب خواندن فرمود:  
 "شب زنده‌داری گوارتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوراک‌فزاينده‌تر. " (77)  
 "مؤمن برای مؤمن برکت است و بر کافر حجت".  
 "دل احمق در دهان اوست و دهان حکیم در دل او".  
 "توجه به رزقی که برایت تضمین شده، تو را از کار واجبت باز ندارد."  
 "هیچ عزیزی از حق جدا نشد جز آنکه خوار شد، و خواری حق را نگرفت مگر آنکه سر فراز شد".  
 "دوست نادان، مایه رنج است".  
 "دو خصلت است که والاتر از آنها چیزی نیست: ایمان به خداوند و سودرساندن به برادران."  
 "گستاخی‌فرزند بر پدر، در کوچکی، منجر به عاق شدن در بزرگی‌اش شود".  
 "اظهار شادمانی در برابر شخص غمزده، بی ادبی است".  
 "بهتر از زندگی چیزی است که اگر از دستش بدهی، زندگی را منفور داری و بدتر از مرگ چیزی است که چون بر تو فرود آید مرگ را محبوب شماری."  
 "ریاضت دادن نادان و ترك دادن معتاد از چیزی که بدان عادت کرده، خود معجزه است".  
 "تواضع نعمتی است که بر آن حسد نبرند".  
 "آدمی را طوری گرامی ندار که بر او سخت بگذرد".  
 "هر که برادرش را نهانی اندرز داد او را آراسته و آن که در برابر دیگرانش پند گفت، زشتش ساخته".  
 "هیچ بلایی نیست مگر اینکه برای خدا در پیرامون آن نعمتی است".  
 "چه زشت است برای مؤمن گزاشی که او را خوار می‌کند. " (78)  
 آن حضرت فرمود:  
 "پارساترین مردم کسی است که به هنگام بر خورد با امور شبهه ناک‌باز ایستد، عابدترین مردم کسی است که فرایض را بر پای دارد، زاهدترین مردم کسی است که از حرام دست شوید، سخت کوش ترین مردم کسی است که گناهان را ترك گوید".  
 "شما در عمرهای کاسته شده و روزهای شمرده شده) اندک ( هستیید، و مرگ ناگهان سر می‌رسد. هر که تخم نیکی بکارد خوشی بدرود، و آن که تخم بدی بکارد پشیمانی بدرود. هر زارعی را همان چیزی است که می‌کارد، کندکار را بهره از دست نرود، و آزمند آنچه را که برایش مقدر نیست به دست‌نیارد. هر که به خیری رسد خدایش داده و هر که از شرّی در امان نگاه داشته‌شود، خدایش نگاه داشته".  
 در نامه مبارکش به ابن بابویه فقیه مشهور، فرموده است: "اما بعد، تو را ای پیر و معتمد و فقیه، ابو الحسن علی بن حسین قمی، که خدایت برای کسب خشنودیهایش تو را موقّق بدارد و به رحمت خویش از صلب تو فرزندان صالح عطایت فرماید، سفارش می‌کنم به تقوای خدا و بر پای داشتن نماز و پرداختن زکات که نماز از مانعان زکات پذیرفته نشود.  
 و تو را سفارش می‌کنم به آمرزش گناه، و فرو خوردن خشم، و صلح و همدلی با برادران، و کوشش در جهت رفع ( نیازهای ایشان در سختی و آسانی، و بردباری در برابر نادانان، و نفقه در دین، و تربیت درکارها و رعایت قرآن، و خوشخویی، و امر به معروف و نهی از منکر که خداوند عزّ و جلّ فرمود:  
 (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (79)).



"در بسیاری از راز گویی اینان هیچ چیزی نهفته نیست مگر آنکه به صدقه‌ها کند یا نیکی یا اصلاح میان مردم، و آن کسی که از پی خشنودی خدا این کار را بکند بزودی پاداشی بزرگ عطايش فرمایم".  
و دوری از تمام زشتیها. و بر تو باد گزاردن نماز شب) سه بار این دستور را تکرار فرموده (و هر که نماز شب را کوچک انگارد از ما نیست).

پس به وصیت من عمل کن و شیعیانم را بگو تا بدان و ادا شوند. و بر تو باد انتظار فرج که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "برترین اعمال امت من، انتظار فرج است"، شیعیان ما همواره در اندوه خواهند بود تا آنکه فرزندانم ظهور کنند همان که پیامبر صلی الله علیه و آله بدو مژده داد که زمین را از عدل و داد پر می‌کنند پس از آنکه از ستم و بیداد پر شده باشد.

پس ای پیرو و شیعه من شکبیا باش و همه شیعیانم را به شکیبایی فرمان ده که: (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (80)). "زمین از آن خداست، آن را به هر که از بندگانش خواهد به میراث دهد، و فرجام از آن پرهیزکاران است".

و درود بر تو و بر تمام شیعیانم و رحمت و برکات خدا بر ایشان باد.

خدا ما را بس است چه خوب و کیل و چه خوب سر پرست و چه خوب یآوری است. " (81)

دعا: استراتژی مبارزه

دعاهای مأثور از خاندان وحی علیهم السلام همواره به عنوان استراتژی مبارزه بر ضد تمام انواع فسادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... بوده است. مگر نه اینکه دعا قلب را به پروردگار نزدیک می‌کند؟ و روح مؤمن را به آفاق معرفت خدا به تعالی می‌برد؟ هر گاه معرفت انسان به خدا فزونی می‌گیرد. ایمان او به خدا بیشتر می‌شود و - در نتیجه - تعهد او به تعالیم اسلامی بیشتر می‌شود، یکی از برجسته‌ترین مصادیق این تعالیم، انقلاب بر ضد طاغوتیان و صبر و پایداری در رویارویی با آنان و تسلیم نشدن در برابر ابزارهای بیم دهنده و امیدوار کننده و گمراه کننده ایشان است...

کلمات دعا در نزد اهل بیت، که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به میراث برده‌اند، چونان پر مایه‌ترین گنج و قیمتی‌ترین غنیمت است. دعا در نزد آنان دایرة المعارفی است الهی. در آنها آیات حکمت و شیوه‌های تربیت و آگاهیهایی سیاسی و دیدگاههای فرهنگی را می‌توان پیدا کرد.

دعایی که امام حسن عسکری علیه السلام به اهل قم آموخت و همچون يك منشور سیاسی و سندی جهادی و استراتژی برای حرکت و شیوه‌ای مکتبی در آن برهه حساس منتشر شد، امروز از گنجینه‌های اهل بیت قلمداد می‌شود، سزاوار است که ما شبانه روز به خواندن و تأمل در این دعا بپردازیم، تا شناخت و یقین و ثبات قدم و هدایت بیشتری فراچنگ خویش بیاوریم. اینک بگذارید با هم عبارات این دعا را زمزمه کنیم و در آنها ژرف بیندیشیم:

"سپاس خدای را به خاطر شکر نعمتهایش، و طلب افزونی آنها، و جلب روزی‌اش، و طلب خالص شدن برای او و در او نه دیگری، و پناه از ناسپاسی و کفر پیشگی در عظمت و بزرگی او، سپاس کسی که می‌داند هر نعمتی که به او می‌رسد از جانب پروردگارش است و هر کیفری که به او می‌رسد به خاطر بدکرداری اوست و خدا درود فرستد بر محمد، بنده و پیامبرش و برگزیده خلقش و وسیله پیوند (مؤمنان به رحمتش، و) نیز (درود بر تبار پاک او و والیان کار او."

"خدایا! تو خود مردم را (به فضل خویش دعوت کردی، و به خواندنت فرمودی، و اجابت دعا را برای بندگانت ضامن شدی، و ناامید نکردی کسی را که خواسته خود را بر تو عرضه کرد. و با حاجت خود قصد در گاه (تو را کرد، و دستی خواهشگر را از عطای خویش تهی باز نگرداندی، و از عطای بی عوض خویش ناامید پس نزدی، و هر که به سوی تو کوچید تو را نزدیک بیافت، و هر که بر تو وارد شد موانع سر راه او را برداشتی..."

"معبودا! و اینک من با خواسته خود) در گاه (تو را قصد کردم، و در فضل تو رادست خواهشم کوبید، و قلبم با خشوع و خواری با تو راز و نیاز می‌گویم، و هم خود تو را بهترین شفیع خویش به درگاهت یافتم، تو خواهش مرا می‌دانی پیش از آنکه به اندیشه‌ام خطور کند یا در خاطر من راه یابد، پس خدایا خواسته‌ام را به اجابت وصل کن، و

خواهش مرا با رسیدن به حاجتم قرین گردان."

"خدایا! کژی فتنه‌ها ما را در بر گرفت، و سرپوش حیرت بر ما چیره گشت، و فرومایگان و حقیران ما را درهم کوفتند، و آنان که در دین توبه ایشان اطمینان نبود بر ما حاکم شدند، و آن که حکم تو را معطل گذارد کارهای ما را به ستم ربود، و در نابودی بندگان و در تباه ساختن دیارت کوشید..."

"خداوندا! فیء ما پس از تقسیم دست به دست گشت، و امارت ما پس از مشورت یابو شد، و پس از انتخاب امت به منزله میراث در آمدیم، آنگاه با سهمیتیم و بیوه زنان اسباب ( موسیقی و نوازندگی خریداری شد، و در گزینش مؤمنان اهل ذمه اختیار دار شدند. و فاسق هر قبیله کارهای آنان را بر عهده گرفت، پس مدافعی ایشان را از هلاکت باز ندارد، و پاسبانی به دیده رحمت به آنها ننگرد، آن که داراست جگری سوخته از تشنگی را سیر نکند، ایشان صاحبان متاعی اندکند در سراسری تباه شده، و طلایه‌داران مسکنت و بیچارگی اند، و خلفای اندوه و ذلت...". (82)

"معبود! کشت باطل درو شد، و نهایت آن در رسید، و ستونهای آن استواری یافت، و پاره‌هایش فراهم آمد، و جوانه‌اش زود سر برزد، و شاخه‌اش بالیدن گرفت" "...خداوندا! دروگری از حق برای او بیار تا تنه‌اش را در هم‌کوبد، و ساقه‌اش را در هم‌شکند، و کوهانش را از هم‌ببرد، و بینی‌اش را بر خاک مالد تا باطل با آن سیمای پلیدش نهان گردد، و حق با آن زیور زیبایش پدیدار شود."

"خدایا! برای ستم پشتوانه بر جای مگذار مگر که ویرانش سازی، و سپری بر جای منه مگر که آن را بدری، و وحدت کلمه‌ای قرار مده مگر که پراکنده‌اش کنی، و لشکری مجهز برای آن مگذار مگر که خوارش کنی، و ستونی بر قرار مدار مگر که آن را فروریزی، و بالابرنده در فشی برای آن باقی مگذار مگر که سر نگویش سازی، و سبزی قرار مده مگر که خشکش گردانی."

"خدایا! پس خورشیدش را در هم بپیچ و نورش را ببر، و نامش را محو کن، و به حق شر آن را بکن، و سپاهیان را پراکنده‌ساز، و دل‌های یاورانش را آکنده از هراس کن. "خداوندا! دنباله‌ای از آن باطل ( باقی مگذار مگر نابودش کنی، و نه بنیه‌ای جز آنکه با خاک یکسانش نمایی، و نه حلقه‌ای جز آنکه آنها را در هم بکوبیش، و نه سلاحی جز آنکه کندش گردانی، و نه مرکبی مگر آنکه هلاکش کنی، و نه بر دوش‌دارنده پرچی جز آنکه سرنگونش داری."

"بار خدایا! یارانش را پس از پیوستگی از هم گسسته دار، و پس از همسخنی پراکنده‌شان فرمای، و پس از چیرگی امت سر افکنده و خوارشان بدار، و از سیمای (روز) گرم و درخشان ( عدل و داد برای ما، نقاب برگیر، و آن را جاودانه‌به ما بنمایان بی آنکه ظلمتی در آن باشد، نوری بی آنکه تیرگی با آن باشد، و ابر) پرباران (ان را بر ما پیاپی بباران، و برکتش را بر ما فرود آر، و او را بر دشمنانش چیرگی بخش و بر آنان که با او سر ستیز دارند یاری‌اش فرمای."

"خداوندا! حق را آشکاری ده، و تاریکی فراگیر ستم و سپاهی حیرت را به اوروشن و نورانی کن. خداوندا! دل‌های مرده را بدو جان بخش، و خواستهای گوناگون و آرای پراکنده را به او جمع کن، و حدود ضایع شده و احکام و انواده) دینت (را بدو بر پای دار، و شکمهای از گرسنگی بر آمده را بدو سیر کن، و بدنهای ناتوان و خسته را بدو، راحتی بخش، همچنانکه ما را به خواندن او توفیق عنایت کردی، و غافلان را از اطراف او دور فرمودی، و در دل‌های، مهر او و امید و خوش گمانی به او را برای اقامه احکامش جای دادی."

"پروردگارا بهترین یقینها را در باره او برای ما) به ارمغان (اور، ای آن که تحقق بخشنده گمانهای نیکی، و تصدیق‌کننده آرزوهای به تأخیر افتاده‌ای.

خدایا! دروغ کسانی را که در باره او با تو به ستیز برخاستند ظاهر کن، و به واسطه او گمانهای کسانی را که از رحمت تو مأیوس و ناامید گشته‌اند، باطل فرمای."

"بارالها! ما را یکی از اسباب او و یکی از پرچمهای او و یکی از دژهای او قرار ده، چهره‌های ما را به زینت یافتن او شاداب و زیبا گردان، و ما را به نصرت او ارجمند بدار، و نیت ما را نیکو کن تا ما را برای او، بدو پیروز گردانی، و حسودان و آنان را که چشم انتظار رسیدن به پشیمانیها و عقوبتها بر ما هستند به غم ما شادمکن، تو خود بی گناهی ما را می‌بینی، و دل ما را که هیچ کینه‌ای از آنان در خود نگرفته و آرزوی وقوع بلا بر آنان را ندارد، نظار مگر هستی، حال آنکه اینان در باره ما پی‌فرصت می‌گردند، تا چون غافل شدیم بر ما یورش آورند."

"خداوندا! تو ما را از خودمان آگهی دادی، و به عیبهای نهانمان بینا فرمودی، مامی ترسیم همین آشکاری اجابت تو ما را از تو غافل بدارد، حال آنکه تو بر آنان که سزاوار نیستند میبخشی، و بر خواهشگران آغازگر نیکی و احسانی، پس بر حسب کرم و بخشش و فضل و امتنان خویش کار ما را راست آور که تو هر چه خواهی کنی و آنچه خواهی حکم دهی، ما به تو روی کرده ایم و از گناهان خود) به درگاه تو (توبه آورده ایم."

"پروردگارا! آن که به تو میخواند، و بنده تو که به قسط قیام می کند، محتاج رحمت توست، و نیازمند یاری تو بر طاعت، چون آغاز نعمت خویش بودی بر او، و جامه های کرامت خویش را تو خود بر قامت او پوشاندی، و محبت طاعت خویش را بر او افکندی، و از محبت خود گامهایش را در دلها استواری دادی، و او را بر کارهایی که اهل زمانش از آنها چشم پوشیدند توفیق عمل ارزانی کردی، و او را فریادرس بندگان ستمدیده قرار دادی، و یاور کسانی که جز تو یاری نیافتند، و زنده کننده احکام و انواده از کتابت، و بر افزاننده پرچمهای دینت و سنتهای پیامبرت که سلام و صلوات و رحمت و برکات تو بر او و خاندانش باد، قرارش دادی."

"پس خداوندا او را از عذاب و بلای تجاوزگران در دژی استوار محافظت فرمای، و دلهای پراکنده دین جویان را به نورش روشنایی بخش، و بهترین چیزی را که به قیام کنندگان به عدل و دادت از پیروان پیامبران، رساندی به او نیز برسان."

"بار الهی! خوار کن به واسطه او کسی را که در رجوع به محبت تو با او همکاری نمی کند، و آن را که به دشمنی با او برخاسته است، و با سنگ کوبنده خویش بر آن که در صدد قیام علیه آئینت بکوب و آنرا دلیل و خوار گردان و خشمگیر بر آن که به خونخواهی او بر نمی خیزد و یاری نمی رساند، در حالی که او به خاطر توبت خویشان و بیگانان در ستیز و دشمنی می افتد که البته این متنی است از جانب توبر او نه از او بر تو."

"کردگارا! پس همچنانکه او جان خویش را در راه تو آماج بیگانگان قرار داد، و در حمایت از مؤمنان برای تو خون خویش را تقدیم کرد، و شرّ نافرمانان مرتد رادفع کرد تا آنجا که گناهای که آشکارا می کردند پنهان و نابود کرد و آنچه را که عالمان ترک کرده بودند، در حالیکه خداوند از آنها پیمان گرفته بود بر مردم آشکارش سازند و نهانش ندارند، ظاهر گرداند و مردم را خواند که تنها تو را به طاعت اختصاص دهند و از آفریده هایت برای تو نیازی نگیرند که فرمائش برتر از فرمان تو باشد، با آن تلخیهای سخت و خونبار که با حواس دلش جرعه جرعه نوشید، و اندوه و غمهایی که بر او دست داد، و رویدادهای مهم بر او هراس انداختند و غصه های گلوگیر او شد که گلوها از فرو دادنش ناتوان گشتند، و هیچ کسی بر او مهربانی نکرد، از بیندگانی که به کاری از کارهای تو می نگرستند، و دستی به دگرگون کردن آنها و باز گرداندن آن به حریم محبت تو بلند نشد."

"پس خدایا! او را به یاری خودت پشتگرم فرما، و توانایی او را در آنچه از انجام آن باز مانده، مثل طرد آنان که در حریم تو خیمه زده اند، بیفزای و از تأیید خویش در نیرو و قدرت او توانایی قرار ده، و ما را از انس به او رمیده مکن، و او را پیش از رسیدن به آرمانش که همان فراگیر کردن صلاح و راستی در همکیشان خویش و ظاهر کردن عدل و داد در امتش می باشد، نمیران."

"پروردگارا! به خاطر استقبالی که از قیام به فرمان تو نشان داد، جایگاهش را در روز رستاخیز و الا گردان، و پیامبرت، محمّد صلی الله علیه و آله، را که درود تو بر او و دودمانش باد، به دیدارش و نیز دیدار کسانی که از دعوت او پیروی کردند شاد بدار، و به خاطر آنچه از او دیدی، مثل قیام به فرمانت پاداش او را کامل عطا کن، و او را در زندگی اش به خود مقرب فرما، و به خواری ما به واسطه دوری او رحمت آر، و اگر او را از دست دادیم به ضعیفی ما در برابر کسانی که به همراهی او) قائم (انهارا سرکوب کردیم و دست کسانی که ما بر آنها چیره گشتیم تا از نافرمانی او دورشان سازیم، بر ما دراز گشت، رحم کن و به تفرقه ما پس از الفت و وحدت در زیر سایه حمایت او رحم آر، و به حسرت ما هنگام فریاد خواهی از او در جایی که ما را از یاری او باز نشاندی، ترحم فرما."

"بار خدایا! او را از آنچه بر او بیم می رود ایمن و آسوده قرار ده، و تیرهای نیرنگ را که از سوی بد کرداران به سوی او و همکارانش و یاورانش بر طاعت پروردگارش، آنان که سلاح و دژ و پناهگاه و انس او گردانیده ای، دور گردان. کسانی که از زن و فرزند خویش دست شستند، و از وطن خود رخت بر بستند، و بستر نمر را رها کردند، و از تجارت خود چشم پوشیدند، و زندگیشان را دستخوش زیان ساختند، و بی آنکه از سرنوشت خود بگریزند جمع و

انجمن خود را رها کردند، و با بیگانگان که مددکارشان بودند در آمیختند، و بستگان نزدیک خود را که رویاروی آنها ایستادند، ترك گفتند، و پس از پشت کردن و گسستن در طول عمرشان، دو باره گردهم آمدند، و اسباب متصل به متاع اندك دنیای گذران را از هم بریدند."

"پس خداوندا! آنها را در امن حرز و سایه حمایت خویش بگیر، و خشم بندگان که به دشمنی آهنگ آنها را کرده اند از ایشان باز بدار، و به خاطر دعوت ایشان کفایت و یاری خود را بر آنها تمام فرما، و به پشتیبانی و نصرت آنان را تأیید فرما (با حق) (انان) باطل (کسانی که می خواهند نور تو را خاموش کنند، نابود فرما."

"پروردگارا! به واسطه آنها سراسر آفاق و اقطار جهان را از عدل و داد و رحمت و فضیلت آکنده فرما، و مطابق کرم و بخشش خود تلاش آنها را پاس بدار، از همان سپاسی که به بندگان که به عدل و داد قیام کردند ارزانی داشتی، و از پاداش خویش آن را بر ایشان ذخیره فرما تا به واسطه آن مراتبشان والا گردد، که تو هر کار که خواهی کنی و هر چه خواهی حکم دهی...". (83)

پاورقی ها:

(76 بحار الانوار، ج 75، ص 389 - 378.

(77 همان مأخذ، ص 378.

(78 بحار الانوار، ج 75، ص 378 - 377.

(79 سوره نساء، آیه 114.

(80 سوره اعراف، آیه 128.

(81 حیاة الامام الحسن العسکری، ص 81 - 80.

(82 این قسمت از دعا نشانگر وضع آسفبار مردم در آن برهه و علت فساد در میان آنهاست.

(83 مهج الدعوات - سیّد ابن طاووس، ص 63 - 67.